بمنزله هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی یعنی تو از من بمنزله هارونی از موسی
مگر آنکه بعد من پیغمبری نیست پس بتصریح استثناء نبوت منفی گردید که بجز مرتبه [نبوت]
همه صفات حضرت هارون علیه السلام و منازل او در جناب علی مرتضی علیه التحیة
والثنا بوده‌اند چنانچه کسی گوید فلان بمنزله من است مگر آنکه سخی نیست هیچ کس صادر [نشود]
که بجز سخا همه اوصاف ممثل له در ممثل یافته میشوند و از جمله اوصاف هارون
خلافت موسی بود که اخلفنی بیان اوست متحقق شد ازین حدیث که چنانچه
خلیفه موسی هارون بود خلیفه جناب حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم
علی مرتضی است علیه السلام و نیز از حدیث صحیح بخاری که فقره آخرش اینست
قالوا لو استخلفت علینا علیاً قال انکم لن تفعلوا و ان تفعلوا تجدوه هادیاً
مهدیاً و از حدیث حلیه که آخر فقره اش این است و ان تومروا علیاً و لا
اراکم فاعلین تجدوه هادیاً مهدیاً ثابت میشود که مستحق خلافت جناب امیر
علیه السلام است لکن وجه عدم توجه جناب علوی در وهله اولی همان است
که آنجناب خود در جواب معویه علیه اللعنة و مقره فی الهاویه املا فرموده چنانچه
فقره چند مسطور میگردد نوشته است ان امیر جهانگیر چون مردم بدانی بکر تبعیت
کردند پدر تو ابوسفیان نزد من آمد و گفت تو احقی باین امر از غیر و من
یاری میکنم ترا ابر هر که مخالفت تو کند و اگر خواهی پر کنم وادی یثرب را
از سوار و پیاده بر غیر ابو قحافه من قبول نکردم بدین باعث که مبادا حادثه [بمیان]

السلام ...

اسلام رسد و شیرازهٔ جمعیت ضعفاء جدید الاسلام باندک فساد اشقیا و ارباب
ظلام اوراق تفرقه شمارد و عمارت دین مهندس نظام نبوی بادنی اشورش فتنه
روی بانهدام ارد حاصل معنی بیت آنکه توئی مسند نشین سریر خلافت باستحقاق
تمام و توئی مقصد تر نگین ارایکه وراثت بوفاق کرام جز تو کسی پای استقامت
بر ایوان وصایت رتبهٔ نبوت باحقیت ننهاد غیر از تو احدی دست
لیاقت بر همیان عنایت مرتبهٔ فتوت باکملیت نگشاد و آنکه روی باستخلاف
منزلت رسالت بدون استحقاق آورد بالتحقیق خود را بزاویهٔ شقاق سپرد
و هر که بی رضای مولی بر صفحهٔ عظمت نشست بالیقین حضرت اقدس در رحمت بر او ببست قوله رحمة الله علیه

تیغت آن ابر است و دریا دل که فتح الباب او
تازه کرد از آب نصرت بوستان مصطفی

تیغ بکسر تاء مثناه فوقانیه بمعنی شمشیر و فولاد را نیز گویند فتح بمعنی گشادن باب بمعنی
دروازه تازه بفتح تاء مثناه فوقانیه بمعنی نو ضد پژمرده نصرت بضم نون و سکون
صاد مهمله و فتح رای قرشت بمعنی یاری کردن بوستان بضم باء موحده بمعنی گلزار
و جایی را گویند که میوه های خوشبو در آنجا بهم رسد مرویست که در سال چهارم
از هجرت هفتاد تن صحابه را جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم
بهدایت اهل نجد مامور گردانید بعد از قطع منازل و طی مراحل منذر ابن عمرو
ساعدی که امیر آن سریه بود که خود را به بئر معونه که نام موضعی است رسانید

عامر فاجر که سر گروه قوم یهود بود جمعی کثیر جمع نمود و بیدرنگ با صحابه جناب
ختمی پناهی بجنگ پرداخت و بمقتضای قضا غیر از یک تن که مسمی بعمیر
و ابن امیه بود همه را شهید ساخت چون خبر شهادت صحابه آنحضرت
علیه السلام شنید سخت مغموم گردید و عامر کافر را دعای بد کرد آن لعین
بدین همان زمان باسفل السافلین رسید بعد از آن عبد الله ابن ام
مکتوم را در مدینه طیبه با جمعی گذاشته رایت هدایت پناه ولایت
علیه السلام عنایت فرمود و توجه بدافعه بنی نضر نمود مدت پانزده روز
آن گروه شقاوت پژوه در محاصره ماندند و گرد کربت بر روی خود افشاندند
روزی از آن روزها یکی از اشرار کفار که مسمی بعزورا بود دلاوری خود معاینه
صحابه ساخت و تیری بجانب خیمه مبارک حضرت سید المرسلین صلی الله تعالی
علیه و آله و سلم و علی اهل بیت الطاهرین انداخت چون شب شد و ظلمت
تاری گردید اسد بیشه شجاعت خود را از عسکر ظفر اثر حضرت خیر البشر علیه
و آله سلام الله الملک الاکبر جدا نمود و بانتقام تیر آن بی پیر قدمی چند
طی مسافت فرمود بعضی از غافلین خبر غیوبت سید الوصیین علیه السلام
بنوعی دیگر بگوش حق نیوش آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم رسانید و
بزعم فاسد خود خاطر عاطر را رنجانیدند آن کاشف الاسرار سید ابرار فرمودی
بلیم که برادرم بجهة مهمات شما سعیها مینماید و برای نصرت ما جدها می افزاید

مقارن این مقال

مقارن این مقال ان شاه خوش خصال علیه وعلی اولاده سلام الله الکبیر المتعال
سر بد غرور را در حضور پر نور ان سرور علیه السلام اورد و بعید نخست وبهای اجبار مشاهده
جمال هدایت انتما مسرور ساخت جناب امام النبیین صلی الله علیه واله الطاهرین
تفتیش فرمود امام الاشجعین علیه السلام عرض نمود چون صیت جرات این ملعون
شنیدم ونیز بصفت تهور متصف دیدم بخاطر اوردم شاید شب از قلعه بیرون
اید وهرکه را غافل یابد ببرباید بنابران در کمین گاه نشستم ودر صدد دفع وی بکوشتم
شمشیر نیام کرده ونه کس دیگر همراه گرفته از حصار برامد چون بنظر من درامد حمله
نموده سرش از تن جدا ساختم وتنش از سر دور انداختم همراهیانش قریب
ایستاده اند اگر اجازت فرمائی همه را نه تیغ کنم وهریک را از بیخ بر کنم ان حضرت
علیه السلام ابو دجانه رضی الله را با هشت نفر همراه ان عالیجاه گردانید تا ان
شیر الهی همه را بقتل رسانید چون کار بنی نضر در حصار تنگ گردید یکی
بغار الحاح خزیده وتن باطاعت وانقیاد تام در دادند وپیغام بجناب خیر الانام
علیه السلام فرستادند که مارا بگذار و از قعر قهر خود بیرون ار تا بگریزیم وبار بجنگ تو
نخیزیم انحضرت علیه السلام رها نمود وبنصرت خیر انجام مراجعت فرمود این
بود اثار ازاین مدرار ذو الفقار جناب حیدر کرار علیه سلام الله الملک الجبار
حاصل معنی بیت تو ئی انکه میغ تیغش بمینه بتر وتازگی بهارستان ایمان مصروف
وتیغ معینش همواره بسر افکندن خزان کفر مشغوف بنسیم تسنیم جهاد ان عالی نژاد

بوستان نصرت و نبوت شاداب و ریان به آبیاری عنایت آن اشجع دودمان

ولایت چمنستان دوحه فتوت فرحان و خندان هرجا که موج فتح الباب آن دریای

ابوترابی لطمه زن گردید شجر فساد و ثمر عناد از بیخ و بن باستیصال رسید

قوله رحمت الله علیه

ره روان عالم تحقیق را نابرده راه

بی زمین بوس درت بر آستان مصطفی

رهروان جمع ره رو بمعنی رونده راه مراد سالک و طالب عالم بفتح لام بمعنی جهان

تحقیق بمعنی درست کردن و منقح ساختن عالم تحقیق عالم یقین و جهان عیان بوسن بضم بای

موحده و واو مجهوله مخفف بوسه و زمین در بمعنی دروازه استان بهمزه ممدوده بیرون

درخانه و بعربی عتبه بضم عین مهمله خوانند این سبب تلمیح است بمضمون حدیث مشحون

انا مدینة العلم و علی بابها و قول مصنف رحمة الله علیه که نابرده راه است توضیح وی الست که

ابن ابی الحدید در فضایل گفته چگویم در شان کسی که مبدا ای کمالات و منشاء سعادات

است هر که هرچه یافت از و یافت هرچه بهر که شتافت بدو شتافت پوشیده نیست

که اشرف علوم معارف الهی است در علوم غیبی و در امور غیبی عقده گشائی

عارفان بدوست و رهنمای عالمیان باو معتزله که اهل توحید اند تلمیذ او بند اشاعره

که مهره کلام اند از مستفیضان آن عالی مقام اند و از جمله علوم صرف و نحو است همه کس

میدانند که اختراع این متاع از خزینه اوست و اقتباس این اساس از گنجینه او

دار ان جمله

و از ان جمله علم اخلاق است اگر ملاحظه شمایل انسانی و خصایل رحمانی نمائی بدانی که رایت
جلالت و رفعتش بکجا رسیده و صبح محامد و محامدش از کجا دمیده و از جمله علوم او
علم تفسیر که تمامه بوی مربوط است و باسره بروی منوط ابن عباس رضی الله عنه
که گل سرسبز حدیقه مفسران است همیشه استفاده وی با ذات علوی بود و همواره
استفاده وی بالکلام ان عالیمقام بوی پرسیدند که علم تو با علم ابن عمت چون است
گفت مثل قطره باران بدریای محیط و از جمله علوم علم شریعت و طریقت و حقیقت
و معرفت است شنیده باشی که همه ارباب فضایل و اصحاب سلاسل منتهی بوی
میشوند و مستفید از وی میکردند حاصل معنی بیت توئی ملجای عارفان طریق حقیقت
توئی پیشوای سالکان سبیل طریقت توئی انکه فنون رسمی و رسمی پیر توی از انوار
جسمانی تست و علوم حقیقی تحقیقی اثری از اثار روحانی تو توئی انکه سمند رفعت تو
در ساحت عنایت درتاخت و لوای معرفت بر طور هدایت افراخت
وصول مرتبه عیانی بره روان عالم تحقیق بی زمین بوسی سده علیه ان نور عرفانی
متعذره محال حصول درجه ایقانی بسالکان جهان تدقیق بی جبهه سائی عتبه ان طور سبحانی عرش و انشکال

قوله رحمة الله علیه

تا سپهر شرع زو پرنور شد هرگز نتافت
از تو روشن تر مهی بر اسمان مصطفی

سپهر بکسر سین مهمله و بای فارسی بمعنی اسمان شرع بفتح شین معجمه و سکون رای مهمله بمعنی راه

ودر عرف ملت احمدی و طریق محمدی را شرع و شریعت گویند وجه بودن حضرت
امیر المومنین علیه السلام منورتر از تمام ذرات کائنات همان است که فخر رازی
گفته و عبارتش مترجم بدین آئین است که جناب امیر علیه السلام افضل است از جمیع
اصحاب حضرت محبوب رب الارباب علیه سلام الله الملک الوهاب زیرا که
حق سبحانه فرمود قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم و نساءنا و نساءکم و انفسنا
و انفسکم مراد از نفس خود نفس مقدس حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله وسلم
نیست از آنکه دعوت اقتضای مغایرت میکند و آدمی خود را نمی خواند پس مراد
دیگر است و باتفاق فریقین ملت محمدیه غیر از زنان آنکه بانفسنا معبر شود بجز
جناب علی ابن ابیطالب علیه السلام کسی نبود از اینجا معلوم گردید که حقتعالی
علی علیه السلام را نفس محمد صلی الله علیه و آله وسلم خواند و چون جناب حضرت
محمد مجتبی صلی الله علیه و آله وسلم افضل از همه کائنات است چه انبیا و رسل عظام
و اولیا و اوصیاء کرام علیهم السلام پس حضرت علی علیه السلام نیز چنین باشند
و بهتر ازو احدی نبود حاصل معنی بیت توئی افضل افراد انسانی توئی اکمل
اوتاد عرفانی توئی قدوه ارباب ایقان توئی زبده اصحاب اتقان از آن
بازه که کاخ شریعت بهجوم طریقت احمدی و حقیقت محمدی صلی الله علیه و آله وسلم
پر نور گردید هیچ مهری از تو روشن تر بر سپهر اصطفای خیر البشر بظهور نرسید
و هرگز ماهی بدین آرایش طلوع ننمود و اصلا شاهدی بدین زیبایش رخ

ننمود

بگشود جلوه تو بنظر هر که بهر رنگی که در آمد بی اختیار از دل و جانش نعره صلی علی بر آمد

قوله رحمت الله علیه

رفعت بالای امکان صورت ناممکن است

ور بود ممکن قدر توان مصطفی

رفعت بکسر راء مهمله بلندی رتبه بالا بمعنی فوق امکان بکسر همزه بمعنی روا بودن وجود و عدم یعنی ضروری نه هستی بود و نه نیستی صورت بمعنی شکل ناممکن بمعنی متعذر و محال ممکن بضم میم اول و کسر کاف تازی آنکه وقوعش محال نبود و قدر بفتح قاف و سکون دال مهمله بمعنی مرتبه و اندازه توان بفتح تاء مثناة فوقانیه بمعنی طاقت و قول مصنف رحمة الله رفعت مبتدا است و قول او بالای امکان خبر است و صورت ناممکن معطوف است بر خبر بحذف عاطف بدانکه هرچند تفصیل این بیت در شرح بیت اخیر بند اول گذشت لیکن باز حدیثی تحریر می‌نمایم و لب بتقریر میکشایم ابونعیم بسند خود از حارث اعور روایت کرده که حضرت امیر المومنین علیه السلام فرمود ما اهل بیت رسالت ایم کسی را با ما قیاس نمیتوان کرد و احدی را با ما نسبت نمیتوان داد مردی نزد عباس رضی الله عنهما رفت و این سخن را بر سبیل استغراب نقل نمود ابن عباس رضی الله عنه گفت مگر علی علیه السلام مثل پیغمبر ما صلی الله علیه و آله و سلم نیست در آنکه کسی را مماثلت وی نتوان گفت و ابن مسعود رضی الله عنه روایت

کرده که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم فرمود علی خیر البشر من ابی فقد کفر یعنی
علی بهترین اولاد آدم علیه السلام هر کس همیشه مأخذ صواب عازم عاقبت وی همواره
بعزم ثواب جازم و آنکه دل وی اطاعتش ننماید مالک در جهنم بروی کشاید و حالش
کافر مطلق گردد و معذب ابد شود و نیز از کلام امام بیان رفعت و احتشام آن
عالی مقام مستنبط میشود فرمود علیه السلام انا اللوح المحفوظ انا الذی لا یبدل القول
الذی و ما انا بظلام للعبید انا الذی تعب الانبیاء و المرسلین انا سماک السموات
و الارضین یعنی منم لوح محفوظ و منم آنکه متغیر نمیشود کلام نزد من و نیستم من ظلم کننده مر
بنده ها را و منم که برانگیختم انبیا و رسل را و منم بلند سازنده آسمانها و گستراننده
زمین ها حاصل معنی بیت تویی آنکه درجات رفعت تو بالای عالم امکان و ثمرات
عظمت تو فوق حیز بیان احتشام آن خیر انام صورتی است که وجودش در جهان
ظهور محال و مفقود و ظهورش در عالم وجود ناممکن و مسدود بالفرض عدیل رفعت تو
اگر مقدر شود نباشد مگر جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله و سلم و بالتقدیر نظیر حشمت تو
اگر مقرر گردد نبود الا حضرت نبوت انتساب علیه و علی آله سلام الله الملک الوهاب قوله رحمة الله علیه

گرچه در عالم باقبال تو شاها کرده ام
آنچه حسان کرد وقتی در زمان مصطفی

اقبال بکسر همزه ضد ادبار بمعنی سعادت مند و با نصیب و حشمت شدن حسان
بفتح حاء حمله و تشدید سین حمله نام مداح حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم

کرا ز احسان

که انرا حسان ابن ثابت انصاری میگفتند کذا فی المنتخب ثابت بکسر بای موحده

تا خود دست از نیابت بمعنی مقرر شدن زمان بفتح زای معجمه بمعنی وقت بدانکه چون حضرت

رسالت مرتبت صلی الله علیه و آله وسلم از طواف خانه مبارک فارغ گردید متوجه شد

بکسر اوثان که مشرکان در نواحی خانه کعبه چسپانیده بودند انحضرت علیه السلام بانهدام انها

می پرداخت و از بالا بزیر می انداخت و میفرمود جاء الحق وزهق الباطل و بتهای

مذکور باوجودیکه با سرب وقلعی وگچ و اهک چسپیده بودند لیکن بتصرف قدرت

الهی بهر بتی که حضرت رسالت پناهی دست مبارک می نهاد بر قفا می افتادند چون

بر بالای کعبه معظمه بت بزرگی گذاشته بودند که انرا هبل میگفتند چون نظر انور حضرت سید البشر

بران رسید فرمود یا علی علیه السلام این را نیز باید شکست و کمر بر هدم این باید بست یا تو

بر دوش من پای خود بنه یا من بر دوش تو حضرت سرور اولیا عرض کرد یا رسول الله

تو پای مبارک بر کتف من گذار و بت را بزیر ار انحضرت علیه السلام فرمود یا علی

علیه السلام ترا طاقت برداشتن بار رسالت نیست تو پای ولایت بر کتف رسالت

من نه و دست فتوت خود بدست نبوت من ده امیر کبیر امتثال الامر پای بر دوش

مبارک نهاد و بت را بنوعی کند که از بیخ و بن بزیر افتاد انحضرت علیه السلام فرمود

یا علی خود را چگونه می یابی گفت می بینم که حجابها همه مرتفع شده اند گویا سرم بساق

عرش رسیده و نظرم بلا مکان چسپیده بهر چه دست دراز کنم بدست می اید

و بهر چه نظر افگنم بعینه می نماید فرمود یا علی علیه السلام خوشا حال تو که کار خدا میکنی

و خوشا حال من که بار جو میکشم و در آن عهد اکثر شعرا در زمره اشقیا بودند و هجو ملازمان
آنسرور می‌نمودند امروز حضرت رسالت مرتبت صلی الله علیه و آله و سلم فرمود کسی هست
که جواب ایشان گوید و در مدح علی مرتضی علیه السلام گوید حسان بن ثابت رضی الله عنه
شاعر مطبوع از فرقه اسلامیه بود نجارةً در حضور پرنور آنحضرت علیه السلام قصیده در مدح
جناب ولایت انتساب علیه السلام انشا نمود چنانچه بعضی ابیاتش این است

قیل لی قل لعلی مدحا　　ذکرها تخمد نارا موصده
قلت لا اقدم فی مدح امرأ　　ضل ذو اللب الی ان عبده
والنبی المصطفی قال لنا　　لیلة المعراج لما صعده
وضع الله بظهری یده　　فاحس القلب ان قد برده
وعلی واضع اقدامه　　فی محل وضع الله یده

بعضی شراح معنی ابیات چنین نوشته اند
که گفته شد بمن بگو در شان علی مرتضی مدحی که ذکر او فرو می نشاند آتش شعله الکبیر را
گفتم نمی توانم که پیش قدمی نمایم در مدح مردی که گم شد توانایی و دانایی در مدح
و ثنای او تا بمرتبه که بجز عبودیت زبان نگشود و غیر از عجز هیچ بیان ننمود و پیغمبر
مصطفی صلعم فرمود ما را که هرگاه در شب معراج اتفاق عروج دست داد خداوند
اقدس ید قدرت خود بر پشت من نهاد پس احساس کرد دل اینکه حق سبحانه
وی را خنکی رسانید و بمهب نسیم شهود غنچه تکریم وجود شکفانید و علی علیه السلام
نهنده قدمهای خود در محلی که گذاشته است خداوند اقدس دست خود
در آنجا زهی رتبه که هرجا که ید قدرت صمدی بگذارد جناب ولایت مرتبت

پای خود

پای خود بنهد نهاده ازین رفعت چه باشد و بیشتر ازین عظمت چه بود نعم من قال

آن شاه که پا رسول یکتا گردید بر دوش شریف جلوه پیرا گردید در گلشن دین

ز بسکه چون شد بهار نخل قد احمدی دو بالا گردید بدانکه این بیت مصنف رحمه الله

قطعه بندست و ابیات تالیه متمم ویست حاصلش این است تو آنی که اکثر فصحای

عرب و شعرای ذوی حسب لب بمدایح تو گشودند و خود را بتوصیف محامد تو مشرف

نمودند این کمترین اگرچه در عالم بیان حتی الامکان بعنایت اقبال تو بدانچه

حسان ابن ثابت مشرف گردید بارها بسعادت دولت آن رسید یعنی

او روزی لب به ثنای آن مقتدا گشود زبان و قلم جان عقیدت توامان را

بارها بدین سعادت مستعد نمود لیکن قوله رحمة الله علیه

لاف مداحی درین حضرت نمی باید زدن

ای ثنا خوان تو ایزد بر زبان مصطفی

لاف سخن فضول و زیاده مداح بفتح میم و تشدید دال مهمله صیغه مبالغه است یعنی بسیار

مدح کننده یا در مداحی مصدری است نمی آرم بمعنی نمی توانم ایزد بکسر همزه و یای

مثناة تحتانیه مجهوله نامی است از نامهای باریتعالی زبان بفتح اول معروف

است که بعربیه لسان گویند گفتن ایزد بر زبان مبارک رسول اعظم صلی الله علیه

و آله و سلم بدو وجه است یکی آنکه خدای تعالی چندین جا در قرآن ثنا خوان جناب

رسالت مرتبت صلعم

ولایت مآبست علیه السلام و مدایح را بر زبان فیض ترجمان حضرت رسالت

٥

تا بگوش جناب ولایت منزلت علیه السلام رسانیده ولش را بدین عنایت خودم

کردانید چنانچه یکی ازان ومن الناس من یشری نفسه ابتغاء مرضات الله است

و دیگری انما ولیکم الله ورسوله والذین امنوا الی اخره و دیگری یا ایها الذین امنوا

اتقوا الله وکونوا مع الصادقین و دیگری الذین ینفقون اموالهم باللیل والنهار

سرا و علانیة تا اخر دیگر افمن کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه و دیگری

انما انت منذر ولکل قوم هاد و هکذا وجه دوم انکه نطق وما ینطق عن الهوی ان هو

الا وحی یوحی هرکه را بهر چه زبان وحی توامان ان شفیع دو جهان ستود وحی الهی بود

که بدین مظهر ظهور نموده پس مدحی که حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم در حق

جناب ولایت علیه السلام فرموده زبان مبارک احمد بیان احد بود حاصل بیت انکه

هرچند ثنا نا نموده ولب بمدحها کشوده لیکن کو تاب که درمیدان مداحی تو درایم

ولکجا توان که از عهده وصّافی تو برایم چون خداوند اقدس بر زبان مقدس حضرت محمد

مصطفی علیه التحیة والثنا ثناء تو کوید زبان بی بنیان را چه یارا که بمدح تو کراید

و هرگاه رتبه احدیت بلباس احمدیت در مدح بوید کام بی سرانجام را چه جرأت

که کام ناکام در وصف ثنای تو کشاید قوله رحمة الله علیه

از زبان خلق بر ناید صفات ذات تو

در برابد باشد اعجاز از زبان مصطفی

خلق بفتح خاء معجمه وسکون لام بمعنی مخلوق است ومراد معنی جمعی است یعنی افریده شدکان

صفات بکم

صفات بکسر صاد مهمله جمع صفت بکسر صاد مر نور و فتح حا بمعنی حالت و ذات بمعنی حقیقت شی لسان بکسر لام بمعنی زبان وجه برنیامدن صفات ولایت آیات از زبان خلق این است که جناب علوی مفطور از نور الهی است که بی کم و کیف و بیحد و بی نهایت است و محیط تمام خلقت پس محال است که محیط محاط گردد و غیر محدود باحاطه محدود منحصر شود و هرگاه جناب رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم هم از همان نور است چنانچه حضرت باری جل جلاله ثنای خود خود نموده همچنین نور رسالت اگر مدح نور ولایت نماید هیچ محذوری لازم نیاید که ناطقه هر کسی در حق عین خود خوب میسر آید و میشاید حاصل معنی بیت بیان نبان از ثنای بی پایان تو عاجز و قاصر و نبان بیان از مدح عز و شان تو خاسر و کاسر الا که از مدح تو بر آید کیست آنچه احاطه ثنای تو نماید جز بیت مگر آن شاه جناب نبوت انتساب و اعلاء حضرت رسالت مآب صلعم که نور نبوی با نور علوی متحد است بدین جنسیت بمدح تو متعهد است و ثنای تو منفرد قوله رحمة الله علیه

عرض حاجت بر تو موحاجت نیست میدانی که چیست
حال اخلاص من اندر خاندان مصطفی

عرض بفتح عین مهمله و سکون راء مهمله بمعنی ظاهر کردن سخن حاجت بمعنی نیاز و غرض اخلاص بکسر همزه بمعنی خالص کردن و فرمان برداری و مستعمل شد در محبت و مودت مخصوص که معرا باشد از شائبه شک و نفاق خانه بمعنی جای معیشت و کلمه وان

امر است چنان ممتزج بعطف شد یعنی طرف استعمال یافت کذا فی البرهان وغیره ازدان
امیر واقف بر خبایای ضمیر ظاهر است چنانچه کلام عالی مقامش نیز برین دلالت میکند
فرموده آنحضرت علیه السلام انا سر الاسرار انا شجر الانوار و انا کنز اسرار النبوة
انا حرز ارباب الفتوة انا المطلع علی اخبار الاولین انا المخبر عن وقایع الاخرین
یعنی منم سر همه سرها منم درخت همه نورها منم گنج سرهای پیغمبری منم پناه صاحبان
دلیری منم اطلاع یابنده بر خبرهای پیشینیان منم آگاه از وقایع های پسینیان پس ازانجا
دریاب که جناب ولایت مآب علیه السلام بر همه مرموزات و مضمرات مطلع است
لهذا مصنف رحمة الله علیه میگوید که عرض حاجت بر تو حاجت نیست حاصل آنکه تویی واقف
مرموز سبحانی تویی عارف کنوز رحمانی هرچه بهر که مخطور گردید فوراً بخاطر عاطرت
رسید و هر که هرچه شنید فجاءة بصیرت آن حمید سیرت بدید بنوعیکه خلوص جانمن
در خاندان آن فخر زمان است بر ضمیر ولایت تخمیر ظاهر و پیدا است و بنهجیکه
خلوص من از دودمان محبت اغیار است بر ذات قدسی صفات روشن و هویدا
و هرگاه خلوص من در همه حاجات بسده علیاست و فور من از همه مهمات یعنیه
قصوی پس دعای من اصغا نما و بمدعای من توجهی فرما قوله رحمة الله علیه

منت خلقم بجان آورده و لطف کن مرا
وا رهان از منت خلقم بجان مصطفی

منت بکسر میم و تشدید نون بمعنی احسان نمودن بجان آوردن مصطلح عاجز کردن

لطف بضم لام

لطف بضم لام مهربانی نمودن کلمه با در بجان آوردن بمعنی قسم است یعنی قسم جان
مقدس حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم اگر گوئی در بیت سابق گفت که عرض
حاجت بر تو حاجت نیست هرچه مخطور است بر تو معلوم است و آنچه مرموز است
بر تو مفهوم است پس درین بیت مستغیث چرا گردید و حاجت چون طلبید
جواب آنکه گفت عرض حاجت بر تو حاجت نیست به نسبت کشف آنحضرت
علیه السلام است که بر وی هیچ پوشیده نیست و اینکه حاجت خود ظاهر نمود
لب بمطلب کشود بدین نسبت که جناب ولایت مآب علیه السلام متخلق
باخلاق علام الغیوب است چنانچه جناب احدیت با وجود علم امر باظهار
حاجت نموده و ادعونی استجب لکم فرموده در حضرت فتوت نیز التماس
حالات لازم گردید که بی اظهار بانجاح مقاصد نتوان رسید. معنی بیت ای
واقف اسرار ازلی و ای عارف انوار لم یزلی آن چیست که علمش بر تو نیست
و آن کیست که وقوفش بر تو نه خلایق هرچند میدهند لیکن بار احسان بر گردن می نهند
غیرت ازین بار حیران است حمیت بدین آزار پریشان وسیله بجز دامن دولت
نیست چه غیر از خاک درت نه نوید رحمت بر دلم برسان و از بار منت

هم رنج و محنت جان ناتوانم برهان قوله رحمة الله علیه

بر وی من رحمت بر متاب ای کام جان از روی من

حرمت روح پیغمبر یک نظر کن سوی من

رحمت بفتح راء مهمله بمعنی مهربانی و بخشودن کامران بمعنی حاکم حرمت بضم حاء مهمله
بمعنی جاه و بزرگی نظر بفتح نون و ظاء معجمه نگریستن پیمبر مخفف پیامبر بمعنی برنده
پیغام که ذات مقدس حضرت رسول خدا است صلی الله علیه و اله و سلم
روی برتافتن بمعنی اعراض نمودن و روگردانیدن منقول است که محبوب ترین بنی ادم
و خلایق عالم جناب حضرت رسالت و عترت وییست اگر فطرت وی
نبودی پیدایش از بینش ظهور نه نمودی و فرمود حضرت عزت جل جلاله کلهم یطلبون
رضائی و انا اطلب رضاءک یا محمد صلعم حرمت الحضرت علی الله علیه و اله و سلم
در بارگاه عظمت بدرجه ایست که غیر را دران دخل کجا و عنایت سرمدی در حق
حضرت احمدی صلعم بمرتبه ایست که دیگر برادران کنجایش کو دیده باشی که مبداء
ایجاد عالم وجود ذی الجود اوست و شنیده باشی که منشاء مغفرت ادم
علیه السلام ظهور پر نور ویست در اثار ماثور است که رو سیاهی پر تباهی
اگر در حضرت الهی جناب حضرت رسالت پناهی را وسیله نماید و زبان
عجز بیان بزاری کشاید هر چند ذنوبش مثل کف دریا بود و معاصیش مانند
ریگ صحرا باشد در حریم کریم بدرجه اجابت رسد و شقاوت بسعادت مبدل
گردد پس چون پاس اسم مبارک انحضرت صلی الله علیه و اله و سلم ملحوظ جناب احدیت
محفوظ حضرت علوی چگونه نبود لهذا مصنف رحمة الله علیه در حضور امیر المومنین
علیه السلام روح پر فتوح حضرت سید المرسلین را صلی الله تعالی علیه و علی اله الطیبین
الطاهرین

الطاهرین شفیع می آرد و حاجت را التماس میدارد و بمعنی بیت ای رحیم دردمندان وای کریم مستمندان
نفس سرکش در ورطه معاصی انداخت و ابلیس تلبیس در بوته مناهی گداخت بجز
شفقت تو دستگیری نیست و غیر از عنایت تو تدبیری نه هر چند جان شقاوت توامان
از وقوع عصیان لیاقت امتنان آن معدن احسان ندارد لیکن بحرمت جان
آن شفیع مذنبان و بتصدق روح مطهر آن رفیع کون و مکان علیه و آله السلام الله
الملک الرحمان بشفاعت من شتاب و روی رحمت و کرم از روی من
پر درد و الم بر متاب و بر حال پر ملال من نظری نما و بر بیکسی دل حرقت منزل من ترحمی فرما قوله رحمة الله علیه

ای ستوده مر خدایت یا امیر المؤمنین
خوانده نفس مصطفایت یا امیر المؤمنین

ستوده بکسر سین مهمله بمعنی تعریف کردن و گویند بضم سین صحیح است نزد فصحا خدا
بضم خاء معجمه نام ذات اقدس باریتعالی و تقدس و بمعنی صاحب و مالک نیز آمده
امیر بکسر میم بمعنی کارفرما مومنین جمع مومن بمعنی صاحب ایمان نفس بفتح نون و
سکون فا بمعنی جان مصطفی صلعم بضم میم بمعنی برگزیده و لقب حضرت ما که سید
انبیاست صلی الله علیه و آله و سلم و بدانکه ستودن خداوند اکبر جناب امیر اطهر
علیه السلام را با آیات بینات مبرهن است اگر در صفایح کلام مجید بنظر عقیدت
اثر کشای مدایح و محامد جناب امیر علیه السلام معلوم نمائی و چنانچه خواندن
حق تعالی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام را بنفس مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم از

آیه مباهله قل تعالوا ندع ابناءنا وابناءکم وانفسنا وانفسکم ثابت گردیده ونیز از
خلقت امیر علیه السلام نور نبوی صلعم ثبوت ذات ولایت نفس مبارک
حضرت رسالت صلی الله علیه واله وسلم بوضوح رسیده تفصیل این بیان
در ابیات بند اول گذشته حاصل معنی بیت تویی ممدوح محمود عالم تویی محمود ممدوح
بنی ادم تویی انکه حضرت باری ذات فیض ایات ترا بار ها ستوده بنفس مطهر
مصطفی صلی الله علیه واله وسلم در قران مجید یاد فرموده تا انکه در بیان
ثنای تو در اید کجا توان که از عهدهٔ شرح ثنای تو براید قلم با وجود قدرت تقریر مقر
به لکنت وفتور قلم زبان با وفور قوت تحریر معترف بعجز وقصور قوله رحمة الله علیه

خازنان بحر وکان را کیسه یا بر ساخته
روز بازار سخایت یا امیر المومنین

خازنان بفتح خاء معجمه وکسر زاء معجمه جمع خازن که بمعنی خزینه دار است وخزینه بمعنی گنجینه است
کان بسکون نون معروف است ار کان جواهر مثل الماس ویاقوت وزمرد حاصل
میشود واز دریا مروارید ولبد ومرجان وصدف وخرمهره بهم میرسد کیسه بکسر کاف
تازی خریطه را گویند سخا بفتح سین مهمله بمعنی جوانمردی در ذخیره مسطور است
که روز عید مسکینان بر در خانه امیر دوجهان مجتمع بودند حضرت امیر علیه السلام از
دولت سرا برامد بابوموسی فرمود که در بیت المال بگشا وسیصد هزار درم
بفقرا انفقه نما ابوموسی امر نمودهٔ جناب ولایت ماب علیه السلام قیام نمود

ودیش ضم ودا
۱۵/۱

و دهن صره را بتصرف خاص و عام کشود بعد از ان بعید گاه رفته نماز ادا کرد تا بدو لت سرا
امیر علیه السلام خود درا اورد و انحضرت چند نان جوین بدو داد گفت پدر و مادرم
فدای تو باد متعجبم ایا دنیا در دست شما نیست یا شما انرا دوست نمیدارید خطاب
امیر علیه السلام فرمود می پنداری که دنیا میخواهم و نمیدهند مشتی ریک در دست مبارک
بگرفت همین که بدست و لایتش رسید بقدرت الهی در و مروارید گردید فرمود اگر
خواستمی بهمین نهج همیشه بماندی و صیت علو جود تا بفلک رساندی لیکن من نمیخواهم
این بگفت و از دست بینداخت و حکم اعدا از استغنا در و رطه عزا گداخت
بمجرد انداختن بهمان حالت اصلی عود نمود و همچنان شد که اول بود ابو موسی
بمشاهده این حال با ستغفار تمام حسن ندامت بر عتبه انابت سود و چون
منقح گردید که وجود هر موجود طفیل ان ذی الجود است پس صریح است که جواد یا
کان زر و الماس فرع سخای بیقیاس ان تنزه اساس باشد و عطای دریا
بر تو جود ان بحر سخا بود و در بعضی نسخ بجای بر ساخته برد اخته دیده شد و در
بعضی برد وخته بنظر امده معنی بیت بر طبق نسخه اولی تو ئی غنی اکرم تو ئی سخی اعظم
تو ئی انکه از عطای ان ید قدرت الهی همه اشخاص بهره ور و شادکام و سخای
ان قدرت ید نا متناهی همه انفاس نامور و بادام حوصله قعر دریا از افاضه ان
حاکم ارض و سما همیشه معمور کیسه خازنان کان و دریا از بخشش ان امیر دادو دهش
همواره در وفور و معنی بیت بر تقدیر نسخه ثانی تو ئی جواد یکه زور بازار سخای خود

چندان دست عطا گشود که خزانهٔ کان و بحر از خلو کیسه‌ها اعتقاد خلا نمود و اکرام ان

قدوهٔ کرام الان کما کان و انعام ان زبده خاص و عام بدستور گنج بخش و فیض رسان

و معنی بیت بر تقدیر نسخهٔ سیوم توئی امیری که شایان عالیشان پای تمام ان عالی

احتشام توئی سخیئی که جود ان جهان گدای سخای انوالانعام بمشاهده افراط

سخاوت ان زبده دودمان تفاوت بروز بازار از سخای ان مخزن عطا خازنان

کان و دریا با وجود کمال فیاضی کیسه‌های دوختند و بمعاینهٔ وفور عنایت ان قدوهٔ

خاندان ولایت مهر و ماه بان عالیجاهی از ندامت شعله‌ها افروختند قوله رحمة الله علیه

بسکه لعل اندر دل کان خاک بر سر میکند

از کف دریا عطایت یا امیر المؤمنین

بسکه بمعنی بسیار لعل قسمی از جواهر است که بید الیس وی از سنگ است خاک بر سر کردن

مصطلح پشیمانی است دل دریا عطا بمنزله یک کلمه است یعنی دلیکه بخشش او مانند دریا است

مضمون این بیت مناسب مضمون بیت سابق است و انکه هر چند نثار سخن جواهر حکمت

که بهر که رسد او را از وی کشند کدام مباهات است که هر نفس بدان نمی ستاید کدام

تفاخر است که هر دم بدان نمی سراید لکن هر گاه نظر انها بر جود ان برگزیده رب معبود

افتد خاک ندامت در غربال عزامت می بیزند و بر سر میریزند ادنی رتبه جود جناب

ولایت ماب علیه السلام این است که هزار بنده سیمین تن خریده در راه خدا

از اد نمود و مکرر جان خود را در راه حق نثار فرمود چنانچه ثعلبی در تفسیر خود از سند

ابن عباس

ابن عباس رضي الله عنهما روايت كرده است كه آيه كريمه ومن الناس من يشري
نفسه ابتغاء مرضات الله در شان امير دو جهان است شبيكه آنحضرة صلي الله
عليه واله وسلم اراده هجرت بسوي مدينه منوره نمود امير را بر بستر خود خوابانيد و خود
را بغار حرا رسانيد حق تعالی بجبرئيل وميكائيل عليهما السلام فرمود كه من ميان شما
برادري قرار داده ام و عمر يكي از شما دراز تر از ديگري مقرر كرده ام كدام يك از شما
ديگري را بر خود اختيار ميكنيد بطول زندگي هيچيك دست از طول زندگاني بر نداشت
و علم فدا نمودن خود بر ديگر نه افراشت حق تعالى وسبحانه وحي نمود كه چرا شما مثل
علي ابن ابيطالب عليه السلام نشديد كه من او را برادر محمد صلي الله عليه واله وسلم كردم
بر فراش او خوابيد و جان خود فداي او گردانيد بر زمين برويد و او را از شر اعدا حفاظت
نمائيد و بر پاي به نگهباني وي كشائيد هر دو بر زمين فرود آمدند جبرئيل عليه السلام ببالين
وميكائيل عليه السلام بپائين بايستادند و بامر رباني بر پاي خود براي نگهباني
كشادند جبرئيل عليه السلام ندا كرد بخ بخ كيست مثل تو اي پسر ابوطالب كه خداي
تو مباهات مينمايد بفرشتگان و اين آيه بخواند و امير عليه السلام را بر مسند استراحت
نشاند مصنف رحمة الله عليه همين مضمون درين بيت ادا نموده در عطاي اي
ذهي الجود والسخا بر روي خود كشوده يعني تويي آنكه بسخاي دل دريا عطاي تو
همواره لعل در كان منفعل و خاك بر سر و تويي آنكه بعطاي يد بيضاي تو هميشه مهر در
آسمان خجل و حلقه بر در تويي منظور نظر الهي تويي گنجور اسرار نامتناهي هر كه هر چه از تو

طلبید نور اگر مراد خود رسید و انکه از در دولتت خزید برای خود نقمت و خسارت خرید قوله رحمة الله علیه

گردنان دهر را در دهر با زهر حکم
بازوی زور ازمایت یا امیر المومنین

گردنان بفتح کاف فارسی بر وزن ن و معنی سروران جمع گردن کذا فی البرهان القاطع
دهر بفتح دال مهمله بمعنی عصر زور بضم زاء معجمه و واو مجهوله بمعنی قوت زور ازما یعنی
ازماینده زور بدانکه منقولست از حضرت امام جعفر صادق علیه و علی ابائه و ابنائه
سلام الله الملک الخالق روزی در حرب صفین مالک اشتر رضی الله عنه بدل [خود]
اندیشید و خطره در خاطر گذرانید که ایا قوت من بیشتر باشد از قوت امیر المو[منین]
علیه السلام حضرت امیر کبیر علیه السلام بر مافی الضمیر مالک مطلع شده دلدل [را]
بجولان داد و رخ بجانب ذی الکلاع حمیری علیه اللعنة نهاد و ان ملعون [پهلوانی]
قوی هیکل بود و همیشه در عداوت اهل بیت حضرت رسالت صلعم جهدها [نمود]
چون حضرت امیر علیه السلام نزدیک وی رسید ان ابتر بد اختر نام امیر [پرسید] اظهر
حضرت بلا تامل حمله نمود و اورا از زین در ربود و بهوا انداخت و بعد از ان بذو [الفقار]
صاعقه کردار دو نیم ساخت چون مالک قوت و شجاعت و لایت مرتبت
معاینه کرد بر پای دلدل سر نهاده عذر اورد و توبه بالحاح تمام نمود امام انام
علیه السلام بعنایت بی نهایت سرفراز فرمود حاصل معنی بیت توئی که
قوت بازوی زور ازمائی تو سرکشان زمان را بهمیت داد و قدرت

دست عقده کشا بود

بیعت
دست عقده کشای تو گردن کشان جهان را سر بر نهاد تویی موید بنیان شرع
مصطفی صلعم تویی مشید ارکان طریقت اصطفا تویی قاطع احیا و اهل عناد تویی قامع
بنیاد کفر و فساد هر که با تو بعزم رزم دوچار گردید بلعنته بدرکه اسفل السافلین رسید
انکه مقابل تو با آهنگ جنگ ایستاد فجاءة از کمال وبال بر روی افتاد و در بعضی نسخه
بجای مصرع ثانی این بیت پنجه خیبر کشایت یا امیر المومنین وارد است توضیحش آنکه
در حرب خیبر آنحضرت علیه السلام هر روز رایت نصرت آیت را بیکی از
اعیان مهاجر و انصار میداد و بحرب اهل حصار میفرستاد آخر به هیچ اصحاب این
مهم سر نشد روزی سرور بطحا و یثرب علیه صلواة الله الواهب فرمود لاعطین
الرایة غدا رجلا کرارا غیر فرار یحب الله و رسوله و یحبه الله و رسوله یفتح الله
علی یدیه یعنی خواهیم داد فردا علم را بمردیکه حمله کننده است و روی گرداننده و گریزنده نیست
دوست میدارد خدا و رسول را و دوست میدارد او را خدا و رسول او و فتح
داد حق تعالی بدو دست او مردم تمام شب در پی اندیشه بودند که آیا علم
نصرت توام بکدام شخص تفویض شود و بدین عطیه کبری کدام کس سرفراز گردد
و بعضی که با امیر کبیر علیه السلام تقاضی داشتند با هم میگفتند که البته مراد ازین
شخص که علی مرتضی علیه السلام نیست زیرا که چشم او بمثابه درد میکند که پیش
پای خود نمی بیند و امیر کبیر علیه السلام بنابر عارضه رمد در حین عزم جناب
رسالت ماب صلی الله علیه و آله و سلم بمدینه طیبه توقف نمود چون

مفارقت آنحضرت بر دل عرفان منزل جناب ولایت گران آمد بار بود

شدت الم العقب حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم بلشکرگاه آن

انزرسید و این خبر فرحت اثر شنید صباح همه صحابه مجتمع شده بر در خیمه مبارک

ایستادند و دست تمنا بجناب کبریا گشادند حضرت رسالت پناه صلی الله

علیه و آله و سلم فرمود کجاست علی ابن ابیطالب گفتند چشمش درد میکند

فرمود بیارید نزد من آن کرار غیر فرار را سلمه ابن الاکوع دست آنحضرت علیه السلام

گرفته نزد سرور عالم صلی الله علیه و آله و سلم آورد جناب رسالت مرتبت فرمود

نزد من بیا چون نزدیک آمد آب دهان مبارک خود در چشمهای امیر علیه السلام

انداخت و بدعای اجابت انتمای تندرست ساخت که بعد از آن دیده

امیر علیه السلام گاهی رمد ندید و بدین مرض مبتلا نگردید پس علم را بدست آنحضرت

علیه السلام داد و بسوی حصار خیبر فرستاد امیر کبیر علیه السلام خود را تا بخیبر رسانید

و علم ظفر توام را قایم گردانید یکی از علمای یهود تفتیش اسم سامی نمود و گفت تو

کیستی فرمود منم علی ابن ابیطالب علیه السلام بمجرد استماع این سخن رو بیاران

کرد و گفت بحق خدائیکه توریة را بموسی علیه السلام فرستاد این مرد بر شما غالب

خواهد شد آورده اند اول کسیکه از آن حصار بعزم پیکار بیرون آمد حارث لعین بود

برادر مرحب بیدین جناب حیدر کرار بضرب ذو الفقار اورا بجهنم واصل نمود

و خود برادرش مرحب نام بصمصام آن فخر انام نیز مسافت دوزخ پیمود.

چون یهود قوت

چون یهود قوت و قدرت ان شیر الهی معاینه کردند بناه بقلعه بردند و در حصار بستند
و دست از زندکی شستند و ان دروازه بود از یک قطعه سنک که سه هزار من وزن
داشت و هفتاد کس از بر داشتن عاجز بودند و کشادن و بند نمودن ان دشوار میدانستند
درین اثنا بضرب یکی از مخالفان سپر از دست مبارک جناب ولایت ماب علیه السلام
بیفتاد و دیکری در ربود و بکریخت حضرت امیر علیه السلام بغضب تمام دست بقلعه
در او یخت و بنحوی حرکت داد که تمام قلعه بلرزید صفیه که دختر حی بن اخطب بود
از تخت بیفتاد و مجروح کردید ان دلاور اکبر در را بکند و سپر خود کرده از عقب افکند
تا چهل کام دور انداخت و همه را ازین خرق بیجان ساخت و بروایتی بخندق حصار در امده
ان در را مانند جسر بر دوش مبارک خود نکاه داشت تا همه اهل اسلام بران
عبور نمودند و در قلعه کشودند و مظفر شدند و منصور کشتند چون خبر فتح خیبر بحضرت
خیر البشر علیه سلام الله الملک الاکبر رسید مسرور کردید و امیر کبیر علیه السلام را
تحسین نمود و شکر جهان افرین ادا فرمود حاصل معنی این نسخه توئی مظهر عظمت رب العالمین
توئی مظهر حشمت سطوة سید المرسلین انکه خود در امقابل ان منبع اماجد اماثل
ساخت بازوی خیبر کشای تو معا او را از باد در انداخت قوله رحمه الله علیه

از نسیم باد نوروزی نشاید کرد یاد
پیش خلق جانفزایت یا امیر المومنین

نسیم بفتح نون باد نرم و اول باد که وزیدن کیرد و باد بفتح بای موحده بمعنی هوا باد نوروزی

بمعنی باد بهار زیرا که نوروز عبارت است از طلوع آفتاب در برج حمل و آن موسم بهار است
خلق بضم خاء معجمه بمعنی خوی و در مجمع البحرین مسطور است که خلق بضم لام و بسکون نیز بمعنی دین
و طبع و خصلت و فی الحدیث لیس شیء فی المیزان اثقل من حسن الخلق یعنی نیست
چیزی در میزان اعمال گرانتر از حسن خلق و فسّر الخلق فی الحدیث بان تلین جانبک
و یطیب کلامک و تلقی اخاک ببشر یعنی بیان کرده شده است خلق حسن در
حدیث باین نوع که نرم کن بازوی خود را یعنی قوت و قدرت خود را در امور دینی
و خوش ساز سخن خود را یعنی زبان را بالکلام بد انجام آشنا مکن و پیش آ با برادر خود
به بشاشت نه بترشروئی جان فزا بکسر فا بمعنی افزون کننده جان بدانکه
مولای مومنان و مقتدای مسلمانان حلیم ترین مردم بود آنکه با وی بدی مینمود به نیکی
تلافی میفرمود در عین الحیوة مذکور است روزی آن حضرت در بازار خرما فروشان
میگذشت کنیزکی را دید گریان و بریان بپرسید که باعث گریه تو چیست و موجب
ایذای تو کیست گفت مولای من مرا برای خریدن خرما فرستاده بود از این مرد
خریدم خداوندم نه پسندید الحال واپس آورده ام نمیگیرد امیر بدگمان را فرمود
ای بنده خدا این کنیز است اختیاری ندارد خرمای خود بگیر و درهم وی بده
آن ناشناس امیر را نشناخت برخاست و دستی بر سینه بی کینه آن حضرت
انداخت شاه اولیا علیه السلام بملایمت او را نصح فرمود و هیچ از مراتب خود
اظهار نه نمود مردم با وی گفتند که هیچ میدانی این ناصح کیست و رتبه رفیع وی

بجلست ملکفتند

چیست گفت نه گفتند امیر المومنین علی مرتضی است علیه التحیة والثنا بمجرد شنیدن بلرزید و خرما
گرفت و درهم بکنیزک داد و با مسر گفت از من راضی شدی فرمود چون تو حق بحق دار رسانیدی
از تو راضی شدم و نیز مرویست که روزی بغدادی هفتاد بار او را زد و وی لب بجواب نگشاد
امیر علیه السلام فرمود چیست که اجابتم نه نمائی و دهن بسخن نگشائی گفت خواستیم که ترا
بخشم آرم و جان ترا بیازارم امیر علیه السلام فرمود من انرا در ازاد اورده ام که ترا بدین گشته
اورد این بفرمود و برا ازاد کرد حاصل معنی بیت توئی زینت ده چمن اخلاق توئی
رونق بخش گلشن اتفاق توئی انکه با بیاری عنایت تو دلهای احباب شاد و بدلداری
حمایت تو سینهای اصدقا اباد بمعاینه محاسن اوصاف ان مظهر الطاف
باری حسن ابر بهاری همه را فراموش و بمشاهده محامد الطاف ان مظهر اوصاف
جان افروز لطافت و نزاکت باد نوروز از همه رو پوشش از ان باز که بنسیم ان
سعدن خلق کریم و زید غنچه بمعانی حادث و قدیم بشکفید و منمر گردید قوله رحمة الله علیه

انچه عیسی از نفس میکرد رمزی بود و بس
از لب معجز نمایت یا امیر المومنین

عیسی بکسر عین مهمله نام پیغمبر اولو العزم صاحب کتاب و شریعت که پسر حضرت مریم بود
علی نبینا و علیهما السلام و قاعده اهل فرس است که کلمه عربی که در آخرش الف
مقصوره بود چون مفرس نمایند الف مذکور را بیای تحتانیه بدل کنند چون موسی
و عیسی و لیلی و سلمی هرگاه با الف خوانند عربی بود و چون بیا خوانند فارسی

کرد و نفس بفتح نون و فا بمعنی دم رمز بفتح راء مهمله و سکون میم بمعنی اشارت کردن پس بفتح

باء موحده سه معنی دارد بمعنی لب یار و بمعنی کفایت و بمعنی فقط که در مقام حصر مستعمل میشود و اینجا

همین معنی ثالث ملحوظ مصنف اند معجز مشتق است از اعجاز بکسر همزه بمعنی عاجز کردن معجز نما ظاهر

کننده معجز بضم میم و سکون عین مهمله و کسر جیم صیغه اسم فاعل است بمعنی عاجز کننده خرق عادات

و قول مصنف رحمه الله که رمزی بوده است متعلق است بمصرعه ثانی کما لا یخفی علی اولی الفهم

المستقیم بدانکه احیاء اموات از خرق از معدن کرامات بکرات روی داده

و بمرات اتفاق افتاده در عیون الرضا از حضرت امام علی موسی رضا علیه التحیة و الثنا

مرویست که جمعی از قریش با قومی از نصاری مباحثه مینمودند و در سعی اسلام آن فرقه

لیام می بودند رای انها بر احیاء موتی مقرر گردید چون این خبر بدان حضرت علیه السلام رسید

آنحضرت بحضرت امیر علیه السلام فرمود یا اخی با این قوم بر مقابر انها رفته نداکن زنده

گردان جماعتی را که ایشان التماس زنند که انها دارند و تخم تشکیک در قدرت ایزدی

میکارند امیر خود را بمقبره رسانیده و باواز جان نواز هر یک را زنده گردانید که همه

مرده ها از خاک برخاستند و شفاعت جناب رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم

در حق خود خواستند و نیز در کفایة المومنین مسطور است که ام فروه نام عورتی

بود آن عابده هر لحظه خود را در راه مولی نثار میساخت و هر لمحه بمودت آل عبا

بجان و دل می پرداخت روزی آن حمیده خصال را با اهل وبال که عداوت

با خاندان اطهر برگزیده ایزد متعال داشتند اتفاق مباحثه دست داد الحجه بیان

شایع بود

واقع بود با ظهار ان لب کشاد چون فضایل ومناقب اهل بیت اطهار جناب احمد مختار
علیه واله السلام الله الملک الغفار از زبان وی می شنیدند دست از اختلاط وی کشیدند
وچندانش زدند که بیهوش گردید واخر بدرجه شهادت رسید شوهرش بعد از استغاثه
مدفون ساخت وخود را درچاه بیرلینا ی انداخت روزی افتان وخیزان خود را
بحضور امیر کبیر علیه السلام حاضر گردانید وصورت واقعه بعرض رسانید انحضرت بر سر
قبرش رفته یا محی النفوس بعد الموت ویا منشی العظام بعد الفوت احی لنا
ام فروه واجعلها عبرة فرمودن همان بود وشکافتن قبر همان ناگاه مرغی دانه
انار در منقار گرفته اندرون قبر درامد وبعد از لمحه ام فروه برامد ان صالحه بامیر علیه السلام
سلام کرده عرض نمود ای مولای مومنان منافقان بی ایمان ولایت ترا اخفا
مینمایند ودست تظلم بر محبان ان مقتدای عرفان میکشایند لیکن چه باک
چون ناتوانانند هیچ نتوانند نمود وهرگاه زبونانند هیچ نتوانند ربود الحضرة
علیه السلام بعنایت بی نهایت وی را سرفراز فرمود وابواب سعادت ایات
بروی گشود ان مومنه چندی بساط نشاط گسترد ومدتی بحیات بسر برد تا انکه
صالحان دینی ومومنان یقینی از وی متولد گردیدند وبحکم السعید من سعد
فی بطن امه در دشت کربلا بملازمت حضرت سید الشهدا علیه التحیة
والثنا بدرجه شهادت رسیدند حاصل معنی بیت تو ئی انکه قدرتش سطوة
ایزدی پدیدار وبقوتش معجزه احمدی نمودار تو ئی انکه خضر تعلیم از علم قدیم تو

يافت و بر الياس خضر عظيم تو يافت عيسى دمي بنفس قدسي تو قم باذن الله كفت
موسى انفسي بدم عرشي تو راز ان بارگاه سفت آفتاب نعم ان ولايت ماب
هميشه درخشان ماهتاب كرم ان غنايت انتساب همواره نور افشان شعر لمولفه رحمة الله عليه

با همه بالا نشيني عقل كل نا برده راه
زير شادروان رايت يا امير المومنين

عقل بفتح عين مهمله و سكون قاف خرد و دانش و كفته اند قوتيست مر نفس را
كه بدان تمييز مينمايد ميان خير و اخير و شر و اشر عقل كل بضم كاف عربي بمعني جبرئيل
عليه السلام شادروان بضم سيوم و بسكون چهارم پرده بزركي را كويند مانند
شاميانه و سراپرده كه در پيش ايوان ملوك و سلاطين ميكشند راي بفتح
راء مهمله بمعني تدبير يعني انكه راي ان مقتدا از همه ياران حضرت خير البشر عليه
سلام الله الملك الاكبر صواب تر و صحيح تر بود و انچه ميفرمود خرقي بود كه ظهور
مينمود از انجمله انست كه در زمان خلافت خليفه ثاني دو كس امدند و دعوي
ميراث نمودند هر يكي بديكري ميكفت تو كدامي و كيستي هركز زاده پدر من
نيستي و شاهد نزد يكي هم نبود خليفه را سخت مشكلي رو نمود اخر عقده منحل نكرديد
و احقاق حق بظهور نرسيد از زبان عمار ياسر مخدومي رضي الله برامد در چنين
مهمات رجوع بان امام حلال مشكلات كه امير المومنين است بايد نمود از انكه
سيد كائنات اكثر در حق وي ميفرمود اقضاكم علي ابن ابيطالب عليه السلام

باهم متفق كشتند

همه متفق گشتند که این هردو را بحضور پرنور حضرت امیر کبیر علیه السلام باید برد عمار گوید
چون نزدیک درخانه ان باب علم و نبوت انتساب رسیدم پیش از انکه
به بیند از درون خانه باواز بلند فرمود ای عمار هردو نفر را ابداء الشرع باز بر که من میرسم
بعد از ساعتی تشریف اورده پرسید کجا اند صاحبان دعوی و طالبان مدعا ان
هردو جوان حاضر شدند امیر کبیر علیه السلام هریک را علحده نموده پرسید که
پسر صلبی تو ئی یا ان دیگر ان هردو مقر شدند بر همان ادعای خویش که هر واحد
دیگر را بعدم صلبیت نسبت میداد و لب بدعوی بیمثلی هریکی میکشاد حضرت
امیر علیه السلام فرمود قبر پدر شما کدام موضع است بجائی نشان دادند بیکی
امر نمود که قبر وی انکشاف و استخوانی بیار امر بجا اورد و استخوان مزبور حاضر کرد
امیر علیهم السلام حجام طلبید و هر دو را امر بفصد فرمود حجام خون هریک در اوند جدا
جدا گرفت امیر علیه السلام استخوان را دو حصه کرده در اوند با افکند و سر پای اوند
پوشید همه قوم بعد از ساعتی ملاحظه کردند که یک استخوان تمام خون جذب
نمود و استخوان دیگر بحال اصلی بود امیر مومنان بجوان مفتری فرمود اگر در تو اثر
صلبیت می بود استخوان مذکور چون تو جذب مینمود بعد از ان میراث بان جوان
که پسر صلبی بود دهانید و حق بحقدار رسانید بمشاهده این واقعه خلق زبان
بمدح کشودند و جانهای خود نثار قدم خرق توام امیر کبیر علیه السلام نمودند حاکم
وقت هردو دست حق پرست امیر علیه السلام را ببوسید و باین سخن

مترنم گردید لولا علی لهلک عمر همچنان در زمان وی روزی مردی آمد و گفت که از حق

بیزارم و فتنه را دوست میدارم نادیده گواهی میدهم مرده را امام میکنم و مرغ

بی بسمل میخورم خلیفه چون این کلمات شنود بقتل وی حکم نمود این خبر با میر مومنان

علیه السلام رسید به تنبیه شدید گویا گردید یا ابا حفص این مرد صادق القول را حکم کشتن

چون نمودی و چرا باب مصیبت بروی گشودی آنکه فرمود اینکه گفت از حق بیزارم

آن مرگ است که هر صاحب دنیا چون حیوٰة جهان فانی عزیز میدارد موت است

بد از بون می پندارد و اینکه گفت فتنه را دوست میدارم آن فتنه فرزند و مال است

کلام الهی است انما اموالکم و اولادکم فتنة و اینکه ظاهر کرد نادیده گواهی میدهم

آن حقیقت الهی است که وی را ندیده اند و تمام خلق بوحدانیت او گواهی میدهند اگر

آنهم داد چه تعجب روی داد و اینکه بیان کرد مرده را امام میسازم مراد از آن

قران عظیم است که از حیوٰة فانی مرده است و بحیوٰة باقی زنده است و اینکه

اظهار نمود که مرغ بی بسمل میخورم مراد از آن ماهی است که چون مرغ بسمل است

و همه کس میخورند بمجرد شنیدن این مقالات صداهای صل علی برآوردند و تمام

خلایق بربقه عبودیت درآمدند و مصنف که گفت عقل کل نابرده راه

سندش کلام امام است انا الذی عنده مفاتیح الغیب لا یعلمها بعد

محمد صلی الله علیه و آله و سلم غیری و انا الذی خص الله جبرئیل و میکائیل

بالطاعة لی یعنی منم آنکه نزد من است کلیدهای غیب که نمیدانند آنها را

بعد محمد صلی الله علیه

بعد محمد صلی الله علیه و آله و سلم عنبر من بس عقل کل که عبارت از جبرئیل است علیه السلام

کجا یارای فهم مقامات آن معدن کرامات دارد و کو طاقتش که شناسائی

ثمرات آن مخزن عنایات در خود بیند ااَرد و هرگاه جبرئیل و میکائیل علیهما السلام

از خدمتگاران آن منبع عرفان باشند بدیهی است که رای خدمتگار تا قبترا پرده

رای فیض پیرایی آن حسن مخدوم چگونه رسد پس گفتن مصنف نابوده راه بدین روی است

و انتساب بالانشینی بجبرئیل ازین جهت است که ملائک در خلقت صوری مقدم اند

خصوص جبرئیل که مرتبه اش از دیگران بالاتر است چنانچه با حادیث ثابت

شده حاصل معنی بیت توئی مفیض زمره ملکوتیه توئی مفید فرقه ناسوتیه توئی

آنکه عقل اول با آن شان اجل در ادراک رای عالم آرای تو حیران و در تک و عرش

اعظم با آن رفعت اتم از فهم تدبیر بی نظیر تو بی لسان و تنگ رای عرشی جبرئیل با آن

نازش جلیل بکرد سراپرده فرشی تو نرسیده در کف مبادی عالی با آن قربیت مالی بکرد شمه

از مشاهدات حالی تو نگردیده کو تاب کسی که داعیه رسائی در خود بیند کجا توان

احدی که یاراده جبهه سائی بحضرتت نشیند قوله رحمة الله علیه

گر بدی بالاتر از عرش برین جائی دگر

گفتمی آنجاست جایت یا امیر المؤمنین

بالاتر جمع فوق است عرش بفتح عین مهمله و سکون را و قرشت بمعنی تخت برین

بفتح اول بر وزن قرین بمعنی بلند ترین عرش برین عرش حق تعالی را گویند یا قوت آنست

سرخ که از نور حقتعالی درخشان است کذا فی برهان القاطع صاحب حیواة القلوب در باب

بست و چهارم که در کیفیت معراج مینویسد از ان حضرت صلی الله علیه و اله وسلم

منقول است که حق تعالی بمن گفت که سوال کن از پیغمبران گذشته که بچه چیز مبعوث

شدند چون از ایشان پرسیدم گفتند ما همه مبعوث شدیم بر پیغمبری تو و امامت

علی ابن ابیطالب و امامت فرزندان تو پس از ان وحی نمود حق سبحانه بمن

که نظر کن بجانب راست عرش نظر کردم علی و حسن و حسین تا امام زمان

مهدی را دیدم که در دریای نور نماز میکردند پس حقتعالی فرمود حجتهای منند

و اولیا و دوستان من و مهدی که اخر ایشان است انتقام خواهد کشید

از دشمنان من همدر ان کتاب از شیخ محمد ابن جریر طبری روایت است که

حضرت رسول خدا صلی الله علیه و اله وسلم فرمود حق تعالی مرا پنج خصال داد

و علی علیه السلام را نیز پنج خصلت عطا کرد مرا کلمات جامعه داد و علی ع

را علوم جامعه داد مرا پیغمبر گردانید و علی علیه السلام را بوصایت من

رسانید بمن کوثر بخشید و علی ع را سلسبیل عنایت فرمود بمن وحی عطا کرد

و بعلی علیه السلام الهام عطا نمود مرا باسمان برد دریای اسمان و حجابهای

لامکان بر علی علیه السلام نیز گشود که او بسوی من نظر مینمود و من بسوی او

نظر میکردم و اول سخنی که حق تعالی بمن گفت این بود که ای محمد نظر کن

بزیر خود چون نظر کردم دیدم که حجابهای شکافته و دریای اسمان گشاده گردیده

علی علیه السلام را

علی علیه السلام را دیدم که سر بسوی آسمان بلند کرده بسوی من نظر میکند و با من
سخن مینماید و من با او سخن مینمایم و دیدم که عرش کریم بتعظیم تمام تکریم علی مرتضی
علیه السلام مینماید و هر دم ستایش و نیایش وی می سراید بودن عرش از این
راه آن عالیجاه ازین تفصیل معلوم نما و اگر تمنای عرو شان وی داری پس در دل را
بعقیدت کلمات وافی آیات وی یکتا فرمود آن جناب علیه سلام الله الملک الوهاب
انا الممدوح بروح القدس انا الذی حامل عرش الله مع الابرار من ولدی
یعنی منم آنکه مدح من روح القدس نمود و دهن به ثنای من گشود منم بردارنده
عرش بزرگوار با جماعه ابرار یعنی ائمه اطهار علیهم السلام من الله الملک
الجبار حاصل معنی بیت تویی آنکه زمین و آسمان لگدکوب عالی مقام تست
و زمان و مکان پای نام و الا احتشام تو تویی آنکه پای فیض پیرای تو بر دوش
فراحمدی است و جای جهان آرای تو هم آغوش سرمدی تویی انیس خلوت
لی مع اللهی تویی جلیس جلوه حضرت شاهنشاهی فوق ملاء عرشی
اگر امکانی می بود تقبیل بوسی پای تخت عالیه رتبت در خود ثنایی می افزود

قوله رحمة الله علیه

مدح گر شایسته ذات تو باید گفت و بس
کیست تا گوید ثنایت یا امیر المومنین

مدح بفتح میم و سکون دال مهمله و حاء حطی ستودن و ستایش شایسته بکسر یاء مثناة تحتانیه

بمعنی

بر وزن آهسته بمعنی سزاوار بس بفتح بای موحده کلمه حصر است درین بیت و گاهی
بسیار نیز می آید و این معنی درینجا منظور نیستند ثنا بفتح ثای مثلثه فوقانیه بمعنی توصیف
نمودن و در بعضی نسخه پس بفتح بای عجمیه با واو عطف دیده شده دریصورت کلمه
پس که ترجمه کلمه انست که موضوع است برای شرط غالبا و وجه عدم توانائی
مدحی که لایق جناب علوی است در افراد بشری و ملکی ظاهر است زیرا که فطرة
آن نور اعلی و اکمل است و فطرت غیر آن از جز و ادنی و اسفل پس ثنای وی
بجزوی که تواند و در تعریف وی غیر از وی کمیت همت که جهاند حاصل معنی
بیت توئی آنکه فطرت پیر رحمت تو نور ربانی و خلقت با عظمت تو
ظهور سبحانی وجود ذی الجود خورشید ذات آن فیض آیات از عالم
پاک و نمود بی بود ذرات تمام کائنات از عنصر آب و خاک اگر
انحصار ستایش در مدحی بود که شایسته مرتبه ولایت است و اختصاص
بیانش در فردی بود که لایق رتبه وصایت پس ملوث زبان به ثنای
منزه کی توان کشود و مندلس مدح مطهر کجا توان نمود و این معنی بر طبق
نسخه الیست که کلمه بس بباء عربیه در وی ملحوظ و اگر بباء عجمی گیرند بنابر
نسخه ثانیه معنی وی ظاهر اند حاجت نوشتن نیست قوله رحمة الله علیه

آنچه تو شایسته آنی زد وی عز و جاه
کس نداند جز خدا بیت یا امیر المومنین

عز بکسر عین مهمله و تشدید زای معجمه بمعنی ارجمندی ضد ذل جاه بفتح جیم تازی بمعنی رفعت و نشان

جز بضم جیم و سکون زای معجمه بمعنی غیر و سوای خدا بضم خای معجمه اسم ذات باری تعالی

است چنانچه در عربی کلمه الله اسم ذات و باقی اسماء صفات اند بدانکه در

حیوة القلوب مسطور است که فرمود آنحضرت علیه السلام چون جبرئیل بمن گفت

یا محمد صلعم نزدیک رو به پروردگار خود که بجائی رسیده که هیچ مخلوقی بدین مکان

نرسیده و اگر برکت کرامت تو نمی بود بدین حد نمیتوانستم رسید و بانوار

جلائل بال من میسوزید پس ندای حضرت حق جل و علا رسید یا محمد صلعم چون

نزد من آمدی کرا جانشین خود ساختی در میان قوم گفتم آنرا که خوب میدانی

برادر من و پسر عم من و یاور من و وزیر من فرمود که بعزت و جلال خود قسم خوردست

که قبول نکنم ایمان احدی بوحدانیت خود و به پیغمبری تو مگر باعتقاد امامت

علی مرتضی علیه السلام یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم میخواهی که او را در ملکوت آسمان

به بینی گفتم پروردگارا چگونه او را در اینجا به بینم و حال آنکه او را در زمین گذاشتم

پس ندا رسید یا محمد صلعم سر بالا کن چون نظر کردم علی علیه السلام را با ملایکه

مقربین در ملاء اعلی مشاهده نمودم شاد گشتم فرمود حضرت رب العزت

یا محمد صلی الله علیه و آله و سلم علیه السلام امام ابرار است و قاتل فجار و پیشوای

مطیعان من است و رهنمای مخلصان من و علم خود را با و میراث داده ام

او است حجت من بر بندگان و باو شناخته شوند دوستان و دشمنان

و او را مطلع گردانندم بر رازهای خود و او را مدد میکنم بملائکه خود که و برا تقویت نمایند
بر جاری کردن امر من و بلند گردانیدن دین من هر که او را دوست دارد
مرا دوست داشته باشند و هر که دشمن او بود دشمن من باشند ازینجا دریاب
که قدر رفعت علی مرتضی علیه السلام جز جناب ملک علام نداند و بجز حضرت
خیر الانام صلعم نشناسد حاصل معنی بیت توئی آنکه عرفان ذات تو از احصای
ادراک مصئون و عنوان صفات تو از احاطه افلاک بیرون عز و جاهی که
رفعت ولایت تو بدان متصف است بکنه آن رسیدن جز شان الهی نیست
و نور ضیائی که بدر هدایت تو بدان منکشف است بر حقیقت آن مطلع
کردن غیر از ایقان رسالت پناهی نه مدح آن محمود بیحد از قدرت محدود
مفقود وصف آن ممدوح بی عد در قوت معدود مسدود جمال انوار آن
مظهر اسرار در مرآة عجز و انکسار نمایان کمال اسرار آن مظهر انوار بمهر مهر اطوار احسان رحمة الله علیه

خاطر هیچو منی شوریده خاطر کی کند
وصف ذات کبریایت یا امیر المؤمنین

خاطر بکسر طاء مهمله آنچه در دل گذرد و دل را نیز گویند شوریده بضم شین معجمه بمعنی پریشان
وصف بفتح واو و سکون صاد مهمله بمعنی ثنا کردن ذات بفتح ذال معجمه بمعنی
حقیقت کبریا بکسر کاف تازی و سکون بای موحده و کسر رای مهمله و فتح یای مثناة
تحتانیه بمعنی بزرگی حاصل معنی بیت توئی آنکه محامد درجات علای آیات تو گران

فوق قدر کسی

عالی ابیات تو بمیزان نفوس قدسی نتوان سنجید و محاسن ابیات والا درجات تو

در عقول بشری نتوان گنجید کجا توانی که در فضای ثنایت تو در آید و کو بیانی که از ثنا و مصایب تو

بر آید جنابی که مدح خود از خدا شنید حضرتی که نشان خود در مصطفی صلعم دید و صف او

در خاطر شوریده بال محال منقبت او به فکر ژولیده حال از اشکال بود از حمت الله علیه

ما همه از در که لطفت گدائی میکنیم

ای همه شاهان گدایت یا امیر المومنین

درگاه مرکب است از در و گاه در بمعنی دروازه و گاه بکاف عجمی بمعنی محل است در اینجا

و اصل ترکیب گاه در بوده است باضافه یعنی جای دروازه بعد از ان قلب کرده در گاه

شد و در عرف مستعمل بمعنی جناب بزرگ است لطف بضم لام بمعنی مهربانی شاه بمعنی

خداوند چون سلاطین خداوند رعایا میباشند بدین اسم مسمی گردیدند گدا الف و کاف

پارسی بمعنی محتاج و گدا بودن شاهان مر غلامان شهنشاه مردان را سخنی است

حقیقی و حدیثی است تحقیقی شنیده باشی از رواة ثقاة که شاهان صفوی پیوسته

خود را از کمترین غلامان جناب علوی پنداشته اند و دیده باشی در کتب ثقاة

روات که همه سلطانان جهان کاسه احتیاج در حضور ان مالک تخت و تاج گذاشته اند

چنانچه در جلوه الارواح مسطور است که روزی حضرت امیر المومنین سلام الله علیه

و علی اولاده اجمعین لوای عزم الجزم بیرون شهر افراخت و بساحل بحر نظر

فیض انداخت و دید که زورقی پیدا گردید چوانی با عز و شان یکبار رسید

بمجرد مشاهده نمودن جمال ولایت اداب بجا اورده وانحضور بنور اندیشه غم الکلی از دل

وی استرد بعد ازان شاه شاهان اورا در رکاب سعادت انتساب گذاشته

بدولتخانه تشریف فرموده ابواب اکرام ضیف بر روی وی گشود و زنگ کدورت

بصیقل عطوفت زدوده استفسار ادبار وی نمود بزانوی ادب نشسته بعرض اقدس

رسانید که من بادشاه بلبنوایم و از یمن درین وادی ایمن می ایم در انجا دو بادشاه اند

یکی مومن و دیگری کافر نصف ملک از ملک مومن است و نصف از کافر به تفریق

در شهر خود شنیدم که شاه کافر دختری دارد در غایت حسن و زیبائی و بنهایت

محبوبه و رعنائی تمنای دیدنش در دلم پیدا گردید و به بازارش کشید بحسب اتفاق گذار من

در موضعی افتاد که ان سرو ناز خوبیه بر بام ان مقام الکرمی ایستاده همانجا سکونت

ورزیدم و انتظار وقت کشیدم روزی سرهنگ تقدیر برای من کمند تدبیر انداخت

و مرا باوی چار چشم ساخت هر دو در تماشای حسن همدیگر مشغول گشتیم و از

تیغ عشق یکدیگر مقتول الحاصل قصه من اواره بر زبانها افسانه گردید و احوال

ان دختر بیچاره بگوش نیم بیهوش هر صغیر و کبیر رسید بعد دردی از محرمان

شاهی خبر بپادشاه رسانید که قضا خولقی رابر دختر تو عاشق گردانید

کارش به بیحیائی رسید و برسوائی انجامید چو ابلیس این خبر بدختر دادند

و بنیر ازین اخبار نزد من براد بار لب گشادند چون در عشق بی اختیار بودم

بی محابا خود را در حضور بادشاه حاضر نمودم و حالات خود عرض کردم بمجرد

استماع کلم بقتل من

متاع کرم بقبل من فرمود و از ایوان فرود و ور نمود چون بپای دار افتادم جبین نیاز بر زمین
نهادم و تضرع و زاری بجناب باری نمودم و زبان عجز بیان بدرمان خود گشودم
که ای کریم کارساز وای رحیم بنده نواز روا مدار که محروم بمیرم و از خوان وصال
بهره نگیرم تا این سخن بهان بود و طلبیدن شاه جهان ریسمانی از گردنم بر آوردند
و نزد شاه بردند دستور اعظم شفاعت من کرد و حق ترحم بجا آورد و گفت
من او را تکلیفی نمایم که از احاطه وسع دور بود و کاری فرمایم که مقدور وی نباشد
لوای حیله برافرازم و بدین وسیله از ین تمنا او را موقوف سازم پس بمن
گفت اگر آرزوی مصاهرت داری و راه مواصلت میسپاری عزم رزم
علی ابن ابیطالب علیه السلام آر و سر او را برای شاه بیار تا ترا بدامادی
سرفراز نماید و عقده عقد نیاخن ایجاب کشاید از نجهته من روی بدین
دیار نهادم و رنج و الم بر خود قرار دادم اگر بر لشان و حیرانم و علی علیه السلام
را تا هنوز ندیده ام و بدو راه بردن نمی توانم اگر مرا بدو راه نمائی و عقده
کار من کشائی کرم تمام باشد و لطف مالا کلام شاه ولایت پناه علیه السلام
فرمود این کار سهل است خود را نا امید مساز و در تهلکه مینداز اگر کنار
دریا ز بان بیکشودی و ظاهر مینمودی ترا بعلی علیه السلام راه مینمودم و عقده ترا
بیکشودم پس جوان را در رکاب ولایت مآب خود گرفته رو بدریا
نهاد و ذوالفقار بدست وی داد و فرمود منم علی ابن ابیطالب علیه السلام

سر مرا بر دارد و حاجت خود بر آرد جوان گوید چون خواستم که تیغ بر آنم و مراد خود

حاصل گردانم با دست خشک بماندم و خون از دیده حیرت افشاندم امیر علیه السلام

فرمود چرا تیغ نمیرانی و از تنم سر جدا نمیگردانی گفت دستم خشکید و از حرکت

معزول گردید امیر علیه السلام دعا خوانده بر دستش دمید دستش بحالت اصلی رسید

بمشاهده این قدرت و بمعاینه این قوت حال جوان دگرگون شد و شمشیر از دست

نهاد و در پای امیر علیه السلام افتاد و گفت هزار جان من فدای غلامانت باد اکنون

محبت غیر تو از دل من برفت و شفقت تو خس و خاشاک سینه من بالکلی برفت از همه

دست شستم و بدران شاه اکبر بغلامی نشستم امیر کبیر علیه السلام آن جوان عقیدت توامان

را بشرف اسلام مشرف گردانید و بمرتبه عرفان و ایقان رسانید و باین مضمون نامه

بپادشاه مومن به یمن نوشت که امروز تیغ راندم و آن پادشاه کافر را که صاحب

دختر است بجهنم رساندم چون این جوان که نیز پادشاه شهر خویش است به یمن

رسد راه اطاعت و انقیاد سپارد و دختر شاه کافر بدو گذارد پس نامه بجوان داد

و به یمن فرستاد نامه مذکور جوان مطور بشاه مومن رسانید و او را بدین سعادت

مستسعد گردانید شاه مومن تکریم وی نمود و زبان حکم گشود که همه خواص و عوام جمع

شوند و آنچه امر نمائیم اطاعت ورزند همه حاضر شدند و منتظر امر شاهی نشستند

شاه مومن وزیر شاه کافر را طلبید و حال پادشاه وی پرسید عرض نمود

بحسب اتفاق فلان روز تیغی چون برق از غیب جلوه نمود و سرش را در ربود

از بن التماع صاعق

از این استماع صدق مقال جواب برشاه با ایمان متحقق گردید و بدرجه یقین رسید بحسب امر امیر کبیر علیه السلام
کشور شاه کافر بد و تفویض نمود و دخترش را نیز در حباله وی عنایت فرمود حاصل معنی
بیت تویی که شاهان جهان گدای درگاه عالیجاه تو اند و امیران زمان فدای بارگاه
جهان پناه تو تویی که ذرات فیض آیات تو از همه مستغنی و بی نیاز و بانعام ایزد علام
مستفید و سرافراز تویی که غلامان ازلی از جناب عنایت مآب تو بهره یاب
و ارجمند و جان نثاران دلی ارباب لطف انتساب تو شاداب و خرسند
جگر اشقیا از تیغ قهر تو همیشه مجروح و سینه اصفیا بمیغ مهر تو همواره مفتوح قوله رحمة الله علیه

فهم انسانی چه دارد قدرت کار ترا
آفرینش بر نتابد بار مقدار ترا

فهم بفتح فا بمعنی دریافت و دانائی و قوت دراکه انسان بکسر همزه بمعنی مردم قدرت
بضم قاف بمعنی طاقت و توانگری و بی نیازی آفرینش بهمزه ممدوده و سکون فا
وکسر نون بمعنی پیدایش و بمعنی مخلوقات استعمال یافته بر نتابد بمعنی بر ندارد
مشتق از بر تافتن بمعنی برداشتن مقدار بکسر میم بمعنی قدر و اندازه میگویند
عالیمقدار یعنی بزرگ قدر کذا فی المنتخب و وجه عدم طاقت برداشتن بار مقدار
آن سید ابرار موقوف بر تمهید مقدمه است و آن این است که او سبحانه بار
امانت خود که عبارتست از امر خلافت بر حضرت صمدیت است بر همه عالم
چه جن و ملک و چه ارض و فلک عرض نمود احدی بتحمل آن لب نکشود بس هرگاه

رتبه ملکی ابا نشد درجه عوام انسان نیز عدیم القوه بود زیرا که ثابت است از کتب کلامیه
که اجلای اشخاص انسانی افضل است از اعلای افراد ملکی و ادنای افراد انسانی ادنی است
از اعلای اشخاص ملکی پس هرچه اعلای افراد ملکی آبی شوند باوی ادنای اشخاص انسانی
بطریق اولی در ابا بود لهذا از عوام انسان نیز یارای تحمل امانت مفقود شد و منحصر گردید
تحمل بار امانت در اعلای افراد انسانی که حضرت نبوی و جناب علویست علیه السلام
اکنون بدانکه هرگاه در احدی تاب برداشتن بار امانت موجود نبود تاب
برداشتن حامل آن که عرفان مقدار آن مجمع اسرار است چگونه بود از اینجهته
مصنف گفت آفرینش برنتابد بار مقدار ترا و در تفسیر امانت وجوه
دیگر نیز مفسرین نوشته اند در موضع اختصار همین بسند و در موقع اقتصار
همین بسند حاصل معنی بیت تویی که حضرت اقدس تو از لوث غیریت
منزه و مبرا و جناب مقدس تو از دنس بشریت مطهر و معرا تویی
که وجود عالیت از عالم انوار است و نمود نامیت از جهان اسرار تویی
مفطور قوت ید الهی و منشور قدرت نامتناهی تحمل بار عرفان تو از یارای
آفرینش و در روبینش آدم بلکه عالم از بصیرت سیرت تو بعید و در قوله رحمة الله علیه

بند سادس

ای که فرمان قضا موقوف فرمان شماست

دور دوران فلک دوری ز دوران شماست

فرمان نفرقا

زمان بفتح فا بمعنی حکم قضا بفتح قاف حکم کردن و در عرف اراده اجمالی ایزدی را
قضا نامند و حکم تفصیلی صمدی را تقدیر گویند و بعضی بعکس این نوشته اند و در دوران
بفتح دال مهمله و سکون واو بمعنی گردیدن و دور در عرف حکما عبارت است از هنگام
مفارقت فلک از نقطه که اولا مفروض شده تا وقت معاودت او بهمان نقطه
چنانچه در آفتاب نقطه اول حمل است از هنگام مفارقت او ازین نقطه چنانچه تا وقت
معاودت او بهمین نقطه معبر بدوره شمس است و مراد از فلک فلک اعظم است
که مطلق منجر میشود بعزد کامل و گردش این فلک را زمانه میگویند و در عرف عام دور
مستعمل میشود بمعنی عصر چنانچه مراد مصنف بدور در مصرعه ثانیه همین معنی است
و گویند فلک الافلاک که نزد اهل شرع عبارت از عرش است که محرک جمیع
افلاک است و حرکت این فلک اسرع است از افلاک دیگر چنانچه در شبانه روزی
بحرکت وضعی خود یکدور بمعنی مذکور تمام میکند و حرکت او از مشرق بمغرب است
و فلک مزبور را فلک اطلس نیز نامند که بی نقش و معرا است از کواکب و سطح مقعر
این فلک مماس سطح محدب فلک ثوابت است که عبارت از فلک
هشتم است و این فلک در هفتاد سال شمسی یکدرجه طی کند و در بیست و پنجهزار
و دو و بیست سال دوره تمام کند و حرکت او از مغرب بمشرق است و باقی
افلاک کلی افلاک سبعه سیاره اند چنانچه فلک هفتم فلک زحل است
و گردشش در سی سال با تمام میرسد در هر برجی دو نیم سال مکث مینماید

و هر روز دو دقیقه طی میکند و فلک ششم فلک مشتری است و سیر نش دوازده سال و چند ماه است

در هر برجی یکسال و چند روز میماند و هر روز تا به پنج دقیقه حرکت خود میرساند و فلک پنجم فلک

مریخ است و گردشش تمام میشود در یکنیم سال و بهر برج یکنیم ماه میماند فلک چهارم فلک افتاب است

دوره اش یکسال شمسی است که عبارت از سیصد و شصت و شش روز است فلک سیوم

فلک زهره است سیر او در بروج دوازده گانه هفت ماه و کسری تمام میشود و فلک دوم فلک

عطارد است گردش او در بروج اثنا عشر سه ماه است و بعضی نوشته اند هرگاه

مستقیم بود طی نماید برج را در شانزده روز و هنگامیکه راجع بود قطع مینماید برج را

در دوازده روز و فلک اول فلک قمر است سیر او در تمام بروج قریب یکماه است

تفصیل مقام در کتب فلاسفه است بسبب رعایت اختصار زیاده ازین نتوان نوشت بیشتر

بدانکه بودن فرمان قضا منوط بر فرمان شان علوی امریست تحقیقی یا حکمی است

لاریبی چنانچه خود میفرماید انا منشاء الملک و الملکوت انا اظهر الاشیاء بکیف

انشا انا فتاح الاسباب انا منشی السحاب انا الذی اخلق و انا الذی

ارزق یعنی منم باعث پیدائش ملک و ملکوت و منم ظاهر کننده چیزها بهر نوعیکه

میخواهم منم گشاینده سببها و منم پیدا کننده ابرها و منم که پیدا میکنم مخلوقات را

و منم رزق میدهم مرزوقات را و مؤید این کلمات عالیات است انچه جناب

رسالت ابات صلی الله علیه و اله و سلم فرمود که چون مرا بسدره رسانیدند

و حدیث قرب و کمال من بر همه خواندند و از انجا که حجابهای نور بیشتر ارتقا نمودم

نیدای رسید

خداي رسيد كه يا محمد تو بنده مني ومن پروردگار تو ترا پسنديدم كه حبيب من باشي
و برادر تو علي عليه السلام را پسنديدم كه خليفه من باشد اين بود ترجمه حديثي كه در حيواة القلوب
مسطور است و هرگاه جناب ولايت مآب عليه السلام خليفه حضرت عزت شد پس
چنانچه فرمان قضا موقوف فرمان الهي است موقوف فرمان علوي نيز بود زيرا كه
بخليفه همان منسوب شود كه در صاحب خليفه بود و قول مصنف يعني دور دوران
فلك دوري ز دوران شما ست توضيح طلب است بندي ازان تقرير مينمايد
و بتحرير برخي ازان زبان قلم ميكشايد بدانكه باحاديث بثبوت رسيده اول آنچه
پيدا كرد حقتعالي نور محمد است پس چنانچه نور محمد صلي الله عليه و آله وسلم اول مخلوقات
است نور علي عليه السلام اول موجودات است كه بعد از مدتهاي مديد و قرنهاي
بعيد از پيدايش جناب مصطفوي و علوي فطرت اسماني و خلقت انساني بظهور
رسيد و حلاوت هستي ذايقه انها چشيد پس در عصرهائيكه پيش خلقت سمائي بوده اند
عصران وحيد دهر موجود بود چنانچه بعد از خلقت اسماني و پيش از فطرت نوراني
خود در هر عصر انبيا و رسل ع وجودي ميداشت و علم ظهور مي افراشت چنانچه
فرمود انا الذي حملت النوح في السفينة التي حملها و انا الذي نجيت ابراهيم
و مونسه و انا مونس يوسف في الجب و مخرجه و انا صاحب ايوب المبتلي
و منجيه و شافيه و انا صاحب يونس و منجيه و انا صاحب الموسي و الخضر
و معلمها يعني منم آنكه برداشتم نوح را در كشتي كه ساخته بود براي خود و منم آنكه

نجات. دادم ابراهیم را از اتش و همقرین او بودم و همنشین وی گشتم در کربت و غربت
و منم مونس یوسف در چاه و بیرون ارنده ان از چاه مذکور و منم صاحب ایوب که مبتلا بود
بانواع رنجها و منم نجات دهنده وی و شفا بخشنده او و منم صاحب یونس و نجات دهنده
وی از بطن ماهی و منم صاحب موسی و خضر و تعلیم کننده انها پس ازین کلام عالی مقام
منقح گردید که دور فلک قرینی ست از عصرهای ان مقتدای هردوسرا حاصل معنی
بیت توئی خلیفه فرمان خالق اکبر توئی صحیفه عنوان قضا و قدر توئی حاکم نظام
عالم توئی ناظم قیام ادم توئی ظاهر بهر ظهوری توئی ماهر بهر اموری تدبیر قضا بر
امر تو موقوف تدویر سما بدور تو معروف قوله رحمت الله علیه

افتابی کاسمان در سایه اقبال اوست
پرتوی از لمعه گوئی گریبان شماست

سایه بمعنی پرتو اقبال بکسر همزه بمعنی پیش امدن و در عرف بمعنی ثروت و جاه
مستعمل شده پرتو بفتح بای عجمی روشنائی هر چیز و نیز چیزی را گویند که وجود او بذاته
نباشد و در اینجا مراد شعاعی ست از نور که بر مقابل می افتد لمع بفتح لام بمعنی
روشن شدن و لمعه بفتح لام و سکون میم و فتح عین مهمله و های ساکنه بمعنی
روشنی و لمعه بضم لام پاره از گیاه خشک در اینجا مراد بفتح لام ست گو بضم
کاف پارسی و سکون واو مجهول بمعنی تکمه که بر پیراهن و غیره می دوزند لا یکه
بودن اسمان در سایه حشمت افتاب عالمتاب ظاهر ست زیرا چه تنویر

اسمان بدرجه اتم بسبب شمسیت و بودن افتاب پیراز نورانیت تکمه گریبان
جامعیت ان حضرت علیه السلام نیز روشن است زیراکه ذات فیض ایات
نور مجسم است و تمام ذرات کاینات منور اند بوساطت نور وی پس
روشنی انها بر سبیل فرعیت است و لباس مقدس اساس چون با جسد
اطهرش اتصال کمال داشت نیز بمرتبه تنویر رسید و عالم عالم از وی منور
گردید چون افتاب که اجزاء عالم است به نسبت تدویر با تکمه تشبیهی داشت
خود را مستفیض لباس مخصوص مذکور ساخت حاصل معنی توئی انکه بوجود جود
تو وجود هر نمودی ذی جود و جود تو نمود هر وجودی توئی انکه قبه ایوان عالیشان
تو فشان رفعت سرمدی و تکمه گریبان ولایت امان تو شان عزت احمدی
افتاب از پرتو نور تو درافشان ماهتاب از لمعه ظهور تو درخشان فسحت اسمان
و زمین از شعار عنایت دثار تو معمور وسعت مکان و مکین از اطوار فیض اثار
تو مسرور قوله رحمت الله علیه

چشمهٔ گردی محیط افرینش قطره ایست

قطره از لجه دریای احسان شماست

چشمه بفتح جیم پارسی جائی که از انجا اب بجوشند و روان گردد محیط بالضم و کسر حاء
مهمله و سکون یاء مثناة تحتانیه اسم فاعل بمعنی در گیرنده مشتق از احاطه
بمعنی در گرفتن افرینش بهمزه ممدوده و کسر نون بمعنی پیدایش و اطلاق محیط

و در عرف بر دریا و فلک اعظم شهرت یافته درینجا بتلازمه چشمه و قطره و لجه و دریا

بمعنی دریا مراد دست احسان بکسر همزه نیکی کردن لجه بضم لام و تشدید جیم تازی آب بسیار

و معظم دریا بدانکه مراد از چشمه که در قول مصنف واقع است چشمه ایست که جاریست در

جانب راست درخت بهشتی که هر برگی از آن هزار کس را سایه کند و وسعت چشمه

مزبور چندان است که دریاهای عالم خلق در جنب او بمنزله قطره از آن است و آن

چشمه پاک کننده است دلها را از صفات بشری و زندگی می بخشد اصفیا را

زندگی ابدی که هرگز نمی میرند و هیچ بلیتی مبتلا نشوند و نیز میتوان گفت که مراد از چشمه چشمه

کوثر باشد زیرا که آتش از ساق عرش علی الاتصال و علی الدوام بیرون می آید

و محدود و بحد نیست البته همچنین چشمه از محیط عالم ناسوت اوسع بود و این بحر

سبعه بسبب وی بمنزله قطره باشند و وصول محبین تا بدین چشمه و حصول آب

تشنگی وی بدانها بی عنایت جناب مقدس مصطفوی صلی الله علیه و آله و سقایت

علوی مرتضوی علیه السلام محال زیرا که این چشمه قطره ایست از لجه شفقتهای او

و ذره ایست از دجله رحمتهای او حاصل معنی بیت توئی مرتاض حضرت صمدیت

توئی فیاض جناب احمدیت توئی محیط امواج عرفانی توئی معین افواج ایقانی

توئی که دریای اکرامش همیشه جاری و نهرهای انعامش همواره ساری

چشمه حیاتی که بحر آفرینش قطره از آن است جرعه از عمان احسان تست

وجود عرشی که دریای خلق رمقی از آن است قطره از لجه امتنانهای تو قوله رحمة الله علیه

آنچه از وی عالم امکان غباری بیش نیست
صورت ده چند آن رکنی ز ارکان شماست

عالم بفتح لام هرچه ماسوای حق تعالی بود امکان بکسر همزه آنکه وجود وی ضروری بود و نه عدم وی ضروری باشد عالم امکان عبارت ازین عالم دنیاست غبار بالضم غین معجمه خاک بیش بکسر باء موحده بمعنی زیاده صورت بضم صاد مهمله بمعنی شکل چند بفتح جیم فارسی وسکون نون بمعنی شمار ده چند بمعنی آنکه در شمار برابر ده مثل چیزی بود رکن بضم راء مهمله بمعنی کرانه وستون ارکان بفتح همزه وسکون راء مهمله جمع اوست بدانکه در حیوة القلوب از کتاب معارج ابن بابویه بسند معتبر از سلمان فارسی رضی الله عنه مرویست که فرمود جناب رسول خدا صلی الله علیه واله وسلم چون در شب معراج تا باسمان هفتم رسیدم قصری دیدم از نور حقتعالی و بیرون قصر دو ملک ایستاده جبرئیل علیه السلام را گفتم که ازین هر دو بپرس که این قصر کیست گفتند از جوانیست بنی هاشمی چون وقت معاودت بهمان قصر رسیدم باز بجبرئیل علیه السلام گفتم که بپرس که این قصر از آن کیست و آن جوان بنی هاشمی کدام است چون پرسید گفت علی ابن ابیطالب علیه السلام پسر عم محمد صلی الله علیه واله وسلم پس صریح است که به نسبت آن مکان عالیشان این عالم امکان بی بنیاد غباری بیش نبود و مرویست در روح الارواح از جناب امام ثامن علیه السلام که خداوند اقدس را در فردوس برین قصریست که یک خشت آن

از طلا و یک خشت آن از نقره و در آن صد هزار قبه است از یاقوت سرخ و صد هزار خیمه از
زمرد سبز و صد هزار قبه از نور و خاک آن از مشک و عنبر اذفر و در آن چهار نهر است نهری
از شراب طهور و نهری از آب مشکناب و نهری از شیر خالص و نهری از عسل مصفی
و مابین هر دو قبه شهری و در آن شهری قصری باشد از نور و در هر شهری از آن
شهرها خانه ها و غرفه ها و حجره ها و فرشها و کرسیها و تخت ها و مسند ها و انهارها
و اشجارهای نوری هستند بقدری که طاقت هیچ مخلوق یارای وصف آن ندارد
و این قصر مخصوص حضرت وحید عصر امیر المومنین است علیه السلام و در حق الیقین هم
این بیان با دنی تغییر و تبدیل مرقوم است پس متحقق گردید ازین حدیث که آن مکان
امیر کبیر علیه السلام که بر آسمان هفتم است ادنی به نسبت این قصر عالیشان وی
که برابر ده چند وی است و این مبالغه نیست بلکه اینهمه که مذکور شد تصریح ادنی
مرتبه ایست از معارج او و توضیح اقل درجه ایست از مدارج او حاصل معنی
بیت تویی آنکه ظهور تو در همه جا موجود و حضور تو بهمه جا حاضر و مشهود
تویی آنکه ذات فیض آیات از همه افضل و صفات عالی درجات از همه
اکمل تویی آنکه شان تو از همه رفیع و مکان تو از همه وسیع قصری که خجلت ده عالم
امکان است ده چندان قدر رکنی ز ارکان آن عالیشان است مسکنی که در جنب این
جهان بی بنیان زیاده از غباری نیست و به نسبت عظمت رکن آن والا درجت در حیز اعتبار نیست مولانا رحمة الله علیه

پیر مکتب خانه ابداع یعنی جبرئیل

با همه فرهنگ و دها

با همه ذهن و ذکا طفل دبستان شماست

پیر بکسر بای فارسی بمعنی بزرگ و در عرف عرفا و کرام بمعنی واسطه عنایات
سمان مستفیض و مفیض حقیقی مکتب بفتح میم و سکون کاف و فتح تاء مثناة فوقانیه
مصدر میمی است بمعنی نوشتن مکتب خانه بمعنی جای نوشتن و خواندن و درس و تدریس
ابداع بکسر همزه بمعنی نو آوردن است و در استعمال حکما ابداع اعم است از اختراع زیرا که
معنی ابداع ایجاد شی بی سبقه مده خواه ماده باشد خواه نباشد بمعنی اختراع ایجاد
چیزی بدون سبقه ماده و مده مثل عقل اول ذهن بکسر ذال معجمه و سکون ها بمعنی قوت
زیرا که ذکا بفتح ذال معجمه زیرکی و زود دریافتن چیزی و بضم ذال مذکور بمعنی آفتاب
طفل بکسر طاء مهمله و سکون فا بمعنی نوزاده از افراد انسانی و اطبا بمقتضی هر سن
مولود در ایامی مسمی می نمایند و از طفولیت تا بشیخوخیت می رسانند چون تحقیق این از
مقام بیگانه است بوی التفات نه نمودم دبستان بکسر دال مهمله و باء موحده
بر وزن سیستان دبیرستان و مکتب خانه را گویند و درینجا ابداع بمعنی اختراع
است گفته اند جبرئیل علیه السلام بعنایت رب جلیل علم لوح محفوظ دانست
و دیگر علوم الهی نیز بروی منکشف بودند و جناب اقدس او را معلم الملکوت گردانیده
و بواسطت وی وحی و کتب بر رسل رسانیده لهذا مصنف جبرئیل را استاد
مکتب خانه عالم ملکوت که از عالم اختراعی گرد اگر گوئی استاد را به پیر چرا تعبیر
نمود جواب منقول است که با سرافیل حیات تن منسوب است که به نفخ صورش

احیاء اجساد اموات خواهد شد و بمیکائیل رزق بن منسوب ست پس باین بر دو حیات
جسمانی منسوبست و حق سبحانه الیشانرا باعث حیات جسمانی نموده و بجبرئیل حیات جانی
تفویض فرموده که از دیاد عرفان ست و اکمال ایمان و صریح ست که هر که واسطه عرفان
بود معبر به پیر ست ازین جهة استاد را پیر تعبیر نموده و بودن جبرئیل بمنزله طفل نیز صریح
ست چنانچه در حق الیقین مسطور ست که از احادیث بسیار ظاهر شد که میثاق ولایت
انحضرت و اوصیای او را از جمیع ملایکه گرفتند و جمیع ملایکه مطیع و منقاد ایشانند و ملایکه
از انوار مقدسه ایشان تنزیه و تقدیس و تسبیح حقتعالی اموختند و نیز در احادیث
بسیار وارد شده که علوم گذشته و اینده همه نزد ایشان ست و هر علمیکه از اسمان
بر زمین امده نزد ایشان هست و وارث علوم جمیع پیغمبران اند و علم ظاهر و باطن
تمام قران تا هفت بطن مخصوص امام ست تا اینجا بود عبارت حق الیقین و نیز
بدیهی ست که هرگاه شاگردی حضرت موسی و خضر علیه السلام که پیغمبرانند و اعلی اند
از ملائکه بکلام ان امام عالیمقام ثابت شد شاگردی جبرئیل چه تعجب ست حق تعالی
محبت بدان جناب نصیب کند تا اثری از اثار بر طبق محبت روی دهد و لذت
ثمرات دو جهانی و ذایقه جان بخشد حاصل معنی بیت توئی عارف عرفان صمدی
توئی واقف ایقان احمدی توئی عالم علمهای غیبی توئی حاکم حکمهای لاریبی توئی
مجمع انوار نبوت توئی منبع اسرار فتوت جبرئیل با وجود ذکا و همه دانی طفل
دبستان انجناب روح القدس با ان تقدس عرفانی معترف نادانی بلا ارتباط

ای بمعنی که با عزت

هر دو غیرتی که با غیرت کم از طاعت است چگونه تفاوت از خود با لباس عداوت خسته بر سر که با برت آشنا گردید

از بیداری غفلت به دریای فطنت رسید قوله رحمة الله علیه

هرکجا در مجمع قرآن خدا را آیتی است
از کمال فضل و رحمت خاصه در شان شماست

مجمع بفتح میم اول و ثالث صیغه ظرف مکان است بمعنی جای فراهم آمدن قرآن بضم قاف و مد همزه بمعنی خواندن و نام کلام معجز نظام ایزد علام که بر پیغمبر ما علیه الصلوة والسلام نازل شده آیت بمد همزه و فتح یای مثناة تحتانیه بمعنی علامت و دلیل کمال بفتح کاف تازی تمام کردن کار فضل بفتح فا و سکون ضاد معجمه بمعنی افزونی و غلبه رحمت بفتح رای قرشت بخشودن و مهربانی نمودن بدانکه لفظ از که صدر مصرعه ثانی است متعلق کلمه آیتی است که عجز مصرعه اول است خاصه بفتح خای معجمه و تشدید صاد مهمله آنچه مخصوص چیزی بود بحیثیتی که از و منفک نشده در غیر نیابد و گاهی بشود در اینجا خاصه بتخفیف صاد وارد است برای رعایت وزن شان بفتح شین معجمه بمعنی حال و رتبه باید دانست که ثقات روایت نموده اند که ربع قرآن در اوامر و نواهی است و ربع در شان علوی و نبوی و باقی قرآن مشتمل بر قصص است بهمین جهت مصنف لفظ هرکجا گفت حاصل معنی بیت تو یعنی اینکه اقتدار او صیا منوط بر رشته فضیلت تست و ابتداء اتقیا موقوف بر رابطه عقیدت تو یعنی محمدی صلعم منبع کلمات ایمانیه تو یعنی مجمع آیات قرآنیه فرقان صمدی در افضلیت تو برهان ناطق بیان بر اکملیت تو بیان صادق هرجا که در مجموعه قرآن آیتی دال بر کمال فضل و رحمت است مخصوص در شان عظمت آن ذی حشمت است قوله رحمة الله علیه

نسبت قدر ترا با اوج گردون چون کنم

ندانکه اوج او حضیض قدر دربان شناسیست

نسبت بکسر نون منسوب شدن بچیزی و ربط داشتن با امری قدر بفتح قاف و سکون دال مهمله
بمعنی بی‌نیازی و مرتبه و طاقت گردون بفتح کاف عجمی بمعنی آسمان اوج بفتح همزه و سکون واو
بمعنی بالای چیزی حضیض بفتح حاء مهمله و کسر ضاد معجمه و سکون یاء مثناة تحتانیه پستی زمین و دامن
کوه و در اصطلاح اهل تنجیم اوج عبارت از نقطه ایست که دورترین نقاط بود از مرکز عالم و حضیض
نقطه ایست نزدیکترین نقاط نسبت بمرکز عالم دربان بفتح دال مهمله و سکون راء قرشت و فتح
باء موحده شخصی را گویند که بر دروازه نشیند مثل چوبدار و چوکیدار و در عربی آنرا تعبیر بحاجب
و بودن اوج فلک حضیض قدر آن وارث مسند عرفان سخنی است بین و قوی است روشن
شنیده باشی که مشهور نزد جمهور آنست که بهشت بالای آسمان هفتم است و در بعضی روایات
بودن جنت در جهت فوق السماء وارد شده مرجوع است چنانچه در حق الیقین مرقوم است
که منصوص است بودن عرض بهشت بقدر وسعت آنها و زمین تا پس هرگاه عرض
مثل عرض آسمان و زمین چگونه در آسمان بگنجد از انس رضی الله عنه پرسیدند که بهشت
در زمین است یا در آسمان گفت کدام آسمان و زمین گنجایش بهشت دارد گفتند
پس در کجاست گفت بالای آسمانهای هفتگانه در زیر عرش باز پرسیدند که جهنم
کجاست گفت در زیر طبقه هفتم زمین گفتند چگونه صراط را بر روی جهنم گذارند و از آن
عبور کنانند به بهشت جواب داد تفکر در امور غیبی ضرور نیست و ایمان بآنچه انبیا
خبر داده اند باید آورد و اگر نیک به بینند معلوم نمایند که هرگاه کواکب فرو ریزند

و آسمانها درهم

و اسمانها در هم شکسته شود و عرش نیز بر اید و نیز جهیم را بلند کردانند و ظاهر سازند و راهی پدید کردد
بسوی بهشت پس در عبور مذکور هیچ شکی نیست و همین مضمون رواة دیکر نقل کرده اند
چنانچه علی بن ابراهیم در تفسیر برزت الجحیم للغاوین نوشته که دریاها و زمین با همه آتش
میشوند و صراط را بر روی او نصب کنند و راهی میشود مستقیم بسوی بهشت پس این کلام تفسیر
نیز مؤید جواب مزبور است چون ثابت کردید که بهشت بالای اسمان هفتم است و این همه
متفق خاص و عام است که رضوان خازن بهشت و از خادمان الوالاسر شت پس چنانچه بهشت
بالای اسمانها است خازن او نیز فوق اسمانها بود و اسمان در پایه پست تر از مرتبه وی باشند
از اینجا بثبوت رسید که اوج اسمان حضیض دربان ان عالی نشان است مصنف بهدایت رفعت
در بیت همین مطلب ادا نمود و ازین سخن کشود حاصل معنی بیت توئی آنکه عظمت رفعتش واجب الاذعان و
عظمتش ضروری الایقان اسمان بقدم بوسی خادمانش سرفراز رضوان قدسیان بتزافت دربانی خلد مکانش ممتاز
بمشاهده لقای وی در مضاهات انسان بمکاشفه ضیاء وی در مباهات علو قدر ان صدر بدر را با اوج اسمانی
نسبت نمودن هرچند در زبان دانی کشودن است چه سمو اوج اسمان حضیض علو دربان ان رفیع المکان است
و حضیض فلک امارت غلامان ان شهنشاه هر دو جهان فایق بر از اوج رتبه سروران عالی منش علیهم

انکه کردون را بدو چشم جهان بین او بس است
خرد و قرصی نیست ان هم فضله خوان شماست

کردون بفتح کاف عجمی بمعنی اسمان و لفظ با در کلمه بدو بمعنی سبب و معنی مجموعه کلمه بدو بسبب او
جهان بین بمعنی بینده جهان و چشم جهان بین فلک قوة دراکه اوست چنانچه افلاطون نوشته است

که افلاک نفس انس و قوة دراکه و متخیله دارند اما شهوت و غضب ندارند و معنی اثنینیه که از کلمهٔ دو مستفاد میشوند

مراد نیست زیرا که کلمهٔ انچه مبتدا است و مصدر مصرع ثانیه یعنی جز دو قرصی نیست خبر است اگر از دو

همین اثنا ملحوظ شود دو قرص که دو چشم فلک اند و باعث بینائی وی در این صورت خبر نمیتواند شد

از انکه در خبر انطباق و اتحاد شرط است و در اینجا مفقود است چه انچه از مرئیات است و دو قرص

رائی اند و در بعضی نسخه بجای بر او بدان دیده شده است و ان انسب است قرص بضم قاف

وسکون راء مهمله بمعنی گرده نان مراد از دو قرص افتاب و ماه به نسبت تشبیه شان در

تدویر با قرص که بمعنی گرده نان است تعبیر نموده اند فضله بضم فا و سکون ضاد معجمه انچه زیاده امده

باشد و باقیمانده طعام خوان بفتح خاء معجمه و واو معدوله بر وزن نان کنایت از طبق بزرگی است

که از چوب و غیره ساخته باشند و بودن افتاب و ماه فضله الوان نعمت ان فیاض دو جهان

از شرح ابیات بند اول استغنا و نما و بر دل تسلی طلب در استقرار بکشا حاصل معنی

بیت تو ئی انکه دل عرفا کرام بجلوه تو روشن و سینه احبا بجلیه تو مزین خوان نعم تو

همواره مبسوط عنوان کرم تو همیشه مضبوط گردون برفعت پایه تو بلند زمین بعظمت سایه تو ارجمند

اسمان بدانچه جهان بین است دو قرص فضله مایده ان شاه متین است قوله رحمة الله علیه

قبهٔ نه چرخ را چون دانه بر چینند ز جای

مرغ تعظیمی که ان بر بام ایوان شماست

قبه بضم قاف و تشدید باء موحده بر امدگی هر چیز را گویند و بمعنی گنبد در عرف مستعمل شده

چرخ بفتح جیم فارسی بمعنی اسمان مرغ بضم میم و سکون راء مهمله و غین معجمه جانور پرنده

و نام جانور مخصوص

و نام جانوری مخصوص که بموروث مشهور جمهور است بام بفتح با و موحده بمعنی سقف خانه ایوان بفتح همزه
و سکون یاء مثناة تحتانیه بمعنی قصر و طاق را گویند در حیوة القلوب بسند معتبر از امام رضا علیه السلام
روایت کرده شده فرمود صلی الله علیه و آله و سلم خداوند خلقی نیافریده است که افضل باشد
از من و گرامی تر باشند نزد او از من امیر المومنین علیه السلام عرض نمود یا رسول الله تو بهتری یا جبرئیل
فرمود یا علی بدرستیکه حق تعالی تفضیل داده است پیغمبران مرسل را بر ملائکه مقربین و مرا فضیلت داده
بر جمیع پیغمبران و بعد از من ترا و بعد از تو امامان را که از فرزندان تو باشند و ملائکه خدمتکاران ما اند
یا علی اگر من و تو نبودیم نمی آفرید خدا آدم را و نه حوا را و نه بهشت را و نه دوزخ را و نه آسمان را
و نه زمین را چگونه بهتر نباشیم از ملائکه حال آنکه ما پیشی گرفتیم بر ایشان در معرفت پروردگار خود
و اول چیزیکه حقتعالی خلق کرد ارواح من و تو و فرزندان تو از اینجا تعظیم جناب اکرم و فلک اعظم
و امتیاز نما و احدی و ابر افضلیت حضرت ولایت میفزا حاصل معنی بیت تو یی اعظم کائنات
صمدی یا و اکرم مخلوقات ایزدی تو یی سامعه رموز احدیت تو یی جامع کنوز احمدیت تو یی
مورد آیات فرقانی تو یی مقصد بینات سبحانی مرغ تعظیمی که بر بام ایوان انعالی مقام است رفعت
عظمت افلاک را منزل و دانه می چیند طور تکریمی که تحت فرش آن فیض بخش است رفعت عمارت عرش را آرایش
را چون ویرانه می بیند قوله رحمة الله علیه

هر گهر که اندر ضمیر کان امکان قضاست
صورت اظهار آن موقوف فرمان شماست

گهر بضم کاف پارسی مخفف گوهر بمعنی مروارید و مطلق جواهر را نیز نامند و بمعنی اصل و نهاد
نیز آمده در ینجا همین معنی مراد است ضمیر بفتح ضاد معجمه درون دل امکان بکسر همزه

بمعنی دست دادن و طاقت نیز آمده کمان بفتح کاف تازی معروفست قضا بمعنی حکم الهی صورت
بمعنی دیگر اظهار بکسر همزه بمعنی هویدا کردن موقوف بضم میم و ضم قاف آنچه وجود آن متعلق بر دیگر بود فرمان بفتح فا
بمعنی حکم وجه موقوف بودن در شرح مطلع همین بند تفصیل داده شد حاصل معنی بیت تویی نایب
مناب خلافت الهی تویی قایم مقام وصایت رسالت پناهی تویی ناظم قوام مملکت ابدی تویی
حاکم نظام سلطنت سرمدی هر سری که در ضمیر کمان قدرت قضا مضمرست نمود و ظهور آن موقوف بر حکم
نافذ آن مظهر اکبرست هر معدومی که اظهار اراده فیض آثار تو متعلق گردید نتیجه بوجود رسید و هر موجودیکه
قصد اخفای قهر انتمای تو در رسید بغتة منعدم گردید قوله رحمة الله علیه

بنده بیچاره کاشی از دل و جان ماه و سال
روز و شب در خطهٔ آمل ثنا خوان شماست

چاره بمعنی تدبیر بیچاره آنکه تدبیر کار از دست او رفته باشد کاشی آنکه منسوب بشهر کاشان بود
کاشان نام شهریست مشهور از عراق خطه بکسر خای معجمه زمینی که بجهة بنا کرداکرد آن خطی کشیده باشند و حد
پیدا کرده و در عرف مستعمل بمعنی شهرست آمل بمد همزه و ضم میم نام شهریست واقع میان تبرستان
و خراسان و بعضی گویند زمینیست میان جیحون و فرات ثنا خوان مدح کننده در تذکرهٔ دولتشاه
مذکورست وطن آباء مولانا حسن از کاشانست و لقبش کمال الدین و تولدش در آملست و همانجا
نشو و نما یافته چنانچه خود میگوید بیت مسکن کاشی اگرچه خطهٔ آمل بود :. لیک از جد و پدر نسبت بکاشان میرود
و بکرات مرات باریاب زیارت مرقد امجد گردیده و بشرف حضور پرنور رسیده و قصیده ها انشا نموده
و فیضها از آستانه آن فخر جهان ربوده چنانچه شبی در حضور حاضر بود و قصیده که مطلع او این است

ای از بدو آفرینش

بیت ای زبده اولیا پیشوای اهل دین * وی ز عزت مادح بازوی تو روح الامین * انشا نموده مشرف بجمال
امیر کبیر علیه السلام گردید و در خواب دید که آنحضرت توجه میفرماید و عذرخواهی مینماید که ای کاشی از راه
دور آمده و ترا بر من دو حق ست یکی حق مهمانی دوم حق ثناخوانی اکنون در بصره منزل نما و در آنجا
بازرگانی است بخانه او فرود آ و سلام من برسان و پیغام من بخوان که در سفر عمان درین سال کشتی تو بهلاکت
رسیده بود و کشتی تو از تلاطم مشرف بغرق گردیده بدل نذر با یکهزار دینار مقرر نمودی و جان خود همان از بند
غم گشودی اکنون وفاء نذر خود سازد ایفاء وعده را در تاریخ میندار مولانا رخت اقامت کشیده تا بصره
رسید و خود را تا به بازرگان رسانید و او را ازین پیام شادکام بمجرد شنیدن مبلغ معهود بمولانا تسلیم نمود
و خلعت زیباتر بران افزود و مدتی مولانا را مهمان خود ساخت و در خدمت وی بجان و دل
پرداخت همچنین وقتی دیگر بعتبه بوسی حضرت امیر علیه السلام برسید و منقبتی بر روضه اقدس گذرانید
مطلعش اینست * چو شاه روم برآمد فراز تخت زبرجد * سپاه زنگ نگون سار کرد رایت اسود
دران شب نیز از حضور پرنور بانعام فایز گردید و بدید که آنحضرت علیه السلام میفرماید ای کاشی محمود
ابن مسعود بن افلح صرّه زری نذر ما نموده ست اثر الصله منقبت تو دادم و سینه ترا از سرور نو گشادم
صبح ندمیده بود که مسعود صرّه آورد و بمولانا سپرد و مشهور جمهور است که چون هفت بند را در حضور مرقد امجد انشا نمود
آنحضرت علیه السلام قبول فرمود و بعد هر بند بخلعت دل پسند سرفراز گردید لیکن از هجوم زوار ازان پارچه هم
خلعتها بمصنف نرسید همه پاره پاره نمودند و در ربودند چون بند هفتم تمام شد الحاح نمود که اکنون
بخلعت بلاسی مستعد نشوم تا مستفیض تبرک گردم جناب ولایت مآب علیه السلام خلعتی که
از لیف خرما بود سرفراز فرمود مصنف آنرا بر داشت و بطریق تبرک نگاه داشت حاصل معنی بیت قوی

چاره ساز بیچارگان توئی دلنواز غم‌خوارگان توئی پیشوای غربا توئی ماوای هر بیدست و پا هر که خود را

بعتبه علیه و سده سنیه ات رسانید بالتحقیق تمام عالم را نثار خود کردانید این آواره بیچاره حسن کاشی

نیز در خطه آمل همیشه ثناخوان آن مقتدای هر دو جهان است و همواره امیدوار انصباب ابر احسان

آن رهنمای جن و انسان قوله رحمة الله علیه

بر در دولت سرایت روی بر خاک نیاز

با دل پر درد بر امید درمان شماست

در بفتح دال مهمله بمعنی دروازه دولت بفتح دال مهمله و سکون واو گردش زمانه به نیکی و اقبال و ظفر سرای

بفتح سین مهمله بمعنی خانه دولت سرای بقلب اضافه در بیت واقع است اصلش سرای دولت بود

نیاز بکسر نون و فتح یاء مثناه تحتانیه بمعنی امل و حاجت و اظهار محبت و عاجزی و غربت درمان

بفتح دال مهمله و سکون راء قرشت بمعنی علاج و دارو و دارو کننده درین بیت بمعنی دارو است

بدانکه بودن جناب امیر کل امیر علیه سلام الله الملک الکبیر موجب درمان هر غریب و فقیر ظاهر است هرگاه

درمان انبیا و اولیا علیهم السلام از وی بوقوع آمده باشند تیمار غربا چه دشوار بود حاصل معنی چون در دولت سرای

آن امیر کون و مکان غمخوارهای محتاجان است و شفقت فرمای غلامان این بنده کهین نیز بر حضرت علیه مرتبت چنین

نیاز می‌ساید و التماس حاجت روائی می‌نماید که بجز تو نشاهی نیست و غیر از تو پناهی نه درمان جان من نما و عقده مشکل دل ناتوان من

بکشا قوله رحمة الله علیه

درد پنهان پیش درمان چند بتوان داشتن

عاقلی نبود ز درمان درد پنهان داشتن

درمان دین

ودرمان ورین بیت دارو نماینده یعنی طبیب عاقل بکسر قاف بمعنی دانا یا درعاقلی مصدریست و معنی کلمه مذکور

دانائی بدانکه در اظهار حاجت اختلاف عقاید ست فرقه اضمار دوست میدارند و اظهار را موجب

شکایت می انکارند و سند ایشان بیان حضرت سیدنا ابراهیم ست علی نبینا و علیه سلام الله

الملک العلیم یعنی مثله علمه بحالی حسب عن سوالی و زمره اظهار را احسن میدانند و بر اضمار حار بکسر الکار

میخوانند تمسک انها بکلام ملک علام ست یعنی ادعونی استجب لکم چون مرجح الکثر رای تا فی

بود مصنف نیز همین اختیار نمود و کفت عاقلی نبود چه جناب امیر علیه السلام خلیفه الهی ست

چنانچه مرضی الهی اظهار تمناست خواهش علوی نیز مقتضی اعلان مدعاست نتشکر حاصل

معنی بیت تو ئی بینای اسرار و اعیان تو ئی دانای انکار و نهان تو ئی طبیب درد مندان

تو ئی حبیب مستمندان تا چند غم جانی از هجو تو سلطان اخفا نمودن و تا کی از درد پنهانی بسخن خوب تو

درمانی لب نکشودن ابا از اظهار تمنا و لیل حیرانی اعراض از افشای مدعا بر تان نادانی

بدرگاه تو رسید و بپناه تو رسید و انکه بنیاد جهالت نهاد در تیه ضلالت افتاد نسبه لع قوله رحمه الله علیه

تا نجف شد آفتاب دین و دنیا را مقام

خاک او دارد شرف بر زمزم و بیت الحرام

نجف بفتح نون و جیم عربی جای بلند و نام موضعی ست معروف که مدفن جناب امیر المومنین ست

علیه السلام دین بکسر دال مهمله بمعنی کیش دنیا بضم دال مهمله بمعنی ادنی و تسمیه این جهان بدین

نام بهر دو معنی مناسبت دارد مقام بفتح میم جای ایستادن و بالضم جای اقامت شرف

بفتحتین غالب شدن به بزرکی و بمعنی بزرکی و علو حسب نیز بمعنی اوست زمزم بفتح زاءین المعجمتین

نام چاهی است نزدیک کعبه معظمه قال صاحب مجمع البحرین زمزم کجعفر اسم بیر بمکه سمیت لکثرة مائها ویقال لها
اسماء غیر ذلک منها رکضة جبرئیل وسقیا اسمعیل وحفیرة عبد المطلب والمصونة وشفاء سقم ونحو
ظهر اولا سقیا لاسمعیل ثم حفرها الخلیل علی نبینا وعلیهما سلام الله الملک الجلیل ثم حفرها
عبد المطلب جد سید امجد ما رسول الله صلی الله علیه و اله وسلم و در حبیب السیر وحیوة القلوب
واقع است چون حضرت خلیل رحمن علی نبینا وعلیه السلام بفرمان ایزد منان باسترضاء خاطر
ساره رضی الله عنه مامور بود هاجره و اسمعیل را بمکه معظمه برده باشارت جبرئیل ایشان را
انجا ساکن گردانید وسه روز در حرم بود در حین مراجعت بنظر مرحمت بروی هاجره و اسمعیل
نگریست و بگریست و گفت رب انی اسکنت من ذریتی بواد غیر ذی زرع یعنی ای پروردگار
من بدرستیکه من سکونت دادم ذریه خود را در وادئی که قابل زراعت نیست نه زمین
میروید و نه اب میجوشد ترا سپردم و حکم تو بجا اوردم و بعد از غیبت حضرت ابراهیم علیه
سلام الله الکریم وقت تشنه شدن اسمعیل علیه السلام بقدرت ایزدی چشمه زمزم از اثر مقدم
ان فرزند نبی اکرم علیه سلام الله الملک الاعظم در زمین حرم پیدا شد از ان روز مردم نواح
استراحتها یافتند و در خدمت ان فیض درجت شتافتند بعد از مدتی عمارت اسمعیلی و چاه ناپدید
گردید چون قصی جد عبد المطلب بر خزاعه غالب شد و مکه را از ایشان گرفت موضع زمزم
بروی مشتبه ماند تا زمان عبد المطلب ناگاه شبی در خواب دید که شخصی باو گفت که حفر نما چاه را
و چهار شب علی التواتر همین واقعه دید و موضع زمزم نیز شخص مذکور نشان داده بود بیدار
شد و خود بنفس نفیس متوجه کندن بیر شد تا بروزی چند آبش ظاهر شد و مرجع عالم گردید

وادی حوالی

واز یمن خدمت وی بمرتبه علیا رسید بیت الحرام نام خانه کعبه زیرا که خانه با حرمت است لهذا
در وی قتال ممنوع است فی المجمع البحرین سمیت الکعبة البیت الحرام لانه حرام علی المشرکین ان یدخلوه
در شواهد النبوة مذکور است که حضرت امیر المومنین بشاهزاده حسن و حسین علیه و علیهم سلام الله
الخالق السموات والارضین را وصیت نموده بود بشبیکه انتقال نمایم در همان شب مرا
بر سریر نهید و به غرنین برند که انجا سنگ سفید است درخشان و تابان انرا بکنید و مرا
در وی دفن نمائید و موضع قبر را باز مسطح سازید و هموار کنید تا اعدا بران اطلاع نیابند
حضرت امیرین علیهما السلام بحکم وصیت امیر کبیر را بشب در همان موضع که حالا بنجف
اشرف مشهور است اسوده نموده اند و موضع مزار را مستور فرمودند بنوعیکه کسی بران اطلاع نداشت
مگر جمعی از ائمه اهل بیت اطهار سید مختار علیه و علیهم سلام الله الملک الغفار و همچنان پوشیده بماند
تا زمان ملوک عباسی روزی هارون بن مهدی عباسی شکار کنان بناحیت غرنین رسید
و انجا نشسته بود و اهوان پناه بدان پشته بردند هر چند چرغ بر انها انداختند و سگان را
نیز سر دادند سر باز زدند و باز گشتند و بسر حد اهوان نرفتند هارون ازین واقعه متعجب گردید
و از پیری که بکبر سن رسیده بود پرسید گفت از پدران بما چنین رسیده که جسد اطهر
مظهر العجایب در اینجا اسوده است هارون اینمعنی بحضرت امام موسی کاظم علیه و علی
ابائه و ابنائه سلام الله الملک الاکرم عرض نمود انحضرت بر صدق پیر نیز بیانی فرمود
هارون ترک شکار گرفته و بسعی ترتیب مزار بجان و دل پرداخت و مردم را در انجا مجاور
و خادم ساخت و بحسب ظاهر داری تا دم زندگی بزیارت خود را مشرف مینمود و زنگ محبت

غیر از آینه دل منیر دود و دو شرف انشتن خاک مرقد آنحضرت علیه السلام بر زمزم از اینجهة است که شرافت زمزم
بسبب مقدم حضرت اسمعیل علی نبینا و علیه سلام الله الملک الجلیل است و رتبه حضرت امیر کمال امیر
از جناب اسمعیل علیه السلام ازید است چنانچه از احادیث معراجیه به ثبوت رسیده پس
هرگاه مرتبه امیر کبیر از حضرت اسمعیل علیه السلام زیاده شد رتبه موضعیکه امیر از سر تا قدم
انجا آسوده است فکیف ازید خواهد بود و شرافت خاک نجف اشرف از بیت الحرام ازان است
که اصل عرش الهی قلب نبی و علی است که قلب المومن عرش الله تعالی و نیز حدیث قدسیست
لا یسعنی ارضی و لا سمائی لکن یسعنی قلب عبدی المومن و مومن کامل اکمل نبی و علی
است پس در قلب هر که حق سبحانه بگنجد افضلیت او هیچ میزان نسنجد و هر جا که اینچنین شخص
مقام نماید از همه محال اعلی و بر همه مواضع غالب اید و نیز از حضرات ائمه اطهار علیهم سلام الله
الملک الغفار مرویست که هر که از روی صدق و صفا زیارت نجف اشرف نماید ثواب دو حج یابد
پس ازینجا ثابت میشود شرافت نجف از بنای کعبه و نیز در جذب القلوب الی دیار المحبوب
مرقوم است که موضع قبر شریف بر سایر اجزای ارض حتی الکعبه تفضیل دارد و بعضی گفته اند بر سایر
سموات حتی عرش عظیم حاصل معنی بیت توئی افضل موجودات و اکمل مخلوقات توئی قدوهٔ
ارباب عرفان و زبده اصحاب ایقان عالم دنیا بضیاء عنایت تو روشن جهان عقبی به ثناء
ولایت تو احسن از او اینکه نجف اشرف مقام آن سید انام گردید پایه اشرفیت او تا
به بیت الحرام رسید عرش از عظمت او بکوفد ز کرسی از خشمت او شرمسار قوله رحمة الله علیه

کعبه اصل است بی شک نزد ارباب یقین

زائرکه دارد

زانکه دارد عروة الوثقای دین دروی مقام

کعبه بمعنی رفعت و نام بیت الحرام اصل بمعنی شرافت کذا فی مجمع البحرین ارباب بفتح همزه جمع رب بمعنی
پرورش کننده اگر بمعنی فاعل گیرند و اگر بر حال خود گذارند پس بمعنی پرورش کردن بود و نیز بمعنی رسانیدن
شی بحد مراتب او و در عرف بمعنی صاحب شهرت یافته شک بمعنی تردد و یقین حصول شی در ذهن
بنهجیکه احتمال جانب مخالف اصلا نداشته باشد و بازاله مزیل زایل نگردد عروه بضم عین مهمله
دسته دلو و کوزه و آفتابه و در عرف بمعنی دستاویز مستعمل شده وثقی بضم واو و سکون
تاء مثلثه فوقانیه بمعنی استوار مقام بفتح میم بمعنی جای ایستادن بدانکه در حدیث است که ذره جائیکه
مدفن شخص میشود از خاک همان طبقه جسم ویرا میسازند پس چون آنحضرت کعبه اصل است
چنانچه خود در خطبة البیان میفرماید انا الکعبة الحرام و البیت الحرام و البیت العتیق
مدفن او نیز کعبه اصل بود لهذا نجف اشرف را که مدفن آنحضرت است مصنف کعبه اصل گفت
حاصل معنی بیت توئی آنکه جسد اطهر تو منبع افضل نامتناهی و مرقد مطهر تو کعبه اصل الهی توئی
آنکه عتبه علیه تو زینت ده آسمان و زمین و سده سدره تو رفعت بخش عرش برین است هر که
بسعادت طواف مستعد گردید در زمرهٔ طایفین حج اکبر رسید و آنکه خود را بشرف ملازمت
مشرف نمود در مفاخرت جاودانی بر خود گشود قوله رحمة الله علیه

آفتاب آسمان دین امیر المؤمنین
والی ملک ولایت حاکم دار السلام

والی بکسر لام بمعنی حاکم ملک بضم میم پادشاهی ولایت بکسر واو تصرف کردن و دست یافتن

و بفتح داد و یاری کردن حاکم بکسر کاف بمعنی حکم کننده و کار فرما دار بمعنی خانه سلام بفتح سین مهمله

بمعنی تحیت و گردن نهادن دار السلام سرای سلامت که عبارت از بهشت ست و جنت را

بنام مزبور ازان مسمی نمودند که تحیت بهشتیان با همدیگر سلام ست بدانکه مصنف دین را با سمان

تعبیر ازان نمود که دین محمدی صلعم مثل اسمان محیط تمام افراد عالم ست چه جن و چه ملک و چه بشر

بر خلاف ادیان سابقه که انبیاء سابق بر همه افراد عالم مبعوث نبوده اند و بودن جناب

ولایت ماب افتاب ازین جهت که مثل خورشید نوربخش اسمان دین ست و بودن انجناب

والی ملک ولایت بدلیل انما ولیکم الله و رسوله و الذین امنوا مبرهن ست و تحقیق حاکمیت

دار السلام در ذات ولایت ایات از کلام ان امام همام هویداست که انا قسیم الجنة

و النار و نیز وی خلیفه الهی ست چنانچه حق حاکم ست امیر نیز حاکم ست حاصل معنی بیت

توئی خورشید جاوید اسمان دین متین توئی بدر صدر بنیان شرع مبین توئی والی ملک ولایت

توئی حامی شهر وصایت توئی ناظم شعار اسلام توئی حاکم دار السلام هر که در پناه حصن

حصین تو رسید از افات دنیا و دین رهید قوله رحمة الله علیه

مبطل بنیان بدعت منشی احکام دین

حاکم دین شریعت قاطع کفر و ظلام

مبطل بضم میم و سکون باء موحده و کسر طاء مهمله بمعنی ناچیز کننده بنیان بضم باء موحده و سکون

نون و فتح یاء مثناه تحتانیه بمعنی بیخ بدعت بکسر باء موحده انچه نو پیدا شود در دین الهی که

امر الهی بدان نبود منشی بضم میم و سکون نون و کسر شین معجمه افریننده احکام بفتح همزه بمعنی

امور دین جمع حکم

امور بمن حکم بضم حاء مهمله بمعنی فرمان شریعت بمعنی راست و ظاهر و دینی که حق تعالی از برای بندگان

مقرر کرده و دافع بکسر فا دور کننده و در بعضی نسخه بجای دافع قاطع واقع شده بمعنی برنده کفر

بضم کاف و سکون فا بمعنی ناگرویدن و ناسپاسی کردن ظلام بالفتح تاریکی و بودن انحضرت

علیه السلام باطل کننده بنیاد بدعت و محو نماینده اوضاع کفر ازین جهته است که همیشه احقاق

حق نمود و در زمان خلافت خلفاء ثلثه همیشه ممد و معاون انها در امر حق می بود و چون خود

بر مسند خلافت جلوس فرمود مغیره بن شعبه که در میان عرب بکمال عقل و تدبیر مشهور بود بخدمت

امیر کبیر علیه السلام امده عرض نمود چون خدایتعالی ترا بر امت مرحومه رسول خدا صلی الله علیه

و اله و سلم والی کردانید و مارا بدولت بیعت تو رسانید پس بر ما ضرور است که نیکخواهی تو

بتقدیم رسانیم اگر رخصت یابیم انچه در خاطر میرسد بعرض اقدس کذاریم مجاز شد گفت

مناسب انست که عمال عثمان را عزل کنی تا امر خلافت تو مستقل باشد امیر کبیر علیه السلام فرمود

که من مدام عثمان را از عزل حکام فجره و ظلمه تاکید میکردم و او سخن مرا نمی شنید و رسید بدو

انچه نبایستی رسید و دید انچه نبایستی دید خود چگونه انها را بر اجتهاد اهل اسلام بنشانم این

کار از من نیاید که معویه بن صخر و عمرو ابن عاص و ولید بن عقبه مبتدعه را یک ساعت بگذارم

والله که حکومت انها یک لمحه روا ندارم و لید مست شراب میماند و بمسجد میرود و بهمان مستی نماز

میخواند چنانچه فریضه فجر را چار رکعت مینماید و در اثناء نماز میگوید که اگر میخواهید زیاده از

چهار رکعت نیز بگذارم و معویه و عمرو عاص نیز بر التهاب نیران کفران قصور نمی نماید

و ما کنت متخذ المضلین عضدا یعنی نیستم من دوست بذیرنده و قوت بازو کردانندده

گمراه کنند کما انکه امیر علیه السلام تا ران بدعتها منطفی ساخت و هر یکی از متبدعین را بعزل و نصب
برداخت و بودن انحضرت منشی احکام وحی ظاهر است زیرا که اجراء اوامر الهی بنوعی بهمت انحضرت
در حیز وقوع رسید که یارای هیچکس بدین جرات اقدام نه نمود و توان هیچ بنیانی بدین قدرت
عقده شریعت نگشود و بودن انحضرت علیه السلام قاطع کفر از احادیث متواترات ثابت است دیده
باشی که در لیلة الهریر از دست مبارک انحضرت علیه السلام نهصد و نود و نه کافر بجهنم واصل شدند
و بودن انجناب دافع ظلمت هم ظاهر است که تا اختر ضیای دین محمدی صلعم بزور بازوی علوی است
هر که هر چه رسید بطفیل انحضرت صلعم رسید و هر چه هر که شنید بوساطت وی شنید حاصل معنی
بیت توئی انکه بقدرت جهاد تو بنیاد بدعت منهدم و بقوت ثنای تو نشان ظلمت منعدم توئی
که نظام شریعت غرا بهمت تو منتظم و قیام طریقت لات و عزی بصولت تو منصرم توئی عارف
دقایق سرمدی توئی و اقف حقایق ابدی توئی دافع اشرار توئی قاطع کفار هر که عظمت ترا در دل خود
جا داد چشمه انوار اسرار بر خود گشاد و انکه از عهد تو نقض نمود در حق خود نقص فرمود قوله رحمة الله علیه

سایه لطفش بمعنی گر نبودی در جهان

صورتی بودی جهان از روی معنی ناتمام

سایه بفتح یای مثناة تحتانیه بمعنی پرتو لطف بضم لام بمعنی مهربانی کردن معنی بفتح میم و کسر نون
حقیقت شی جهان بفتح جیم تازی معروف که بعربی عالم گویند صورت بضم صاد مهمله بمعنی پیکر و ظاهر
شی تمام بفتح تاء مثناة فوقانیه بمعنی کامل بدانکه از احادیث متواتره ثابت است که وجود
ان ذی الجود باعث ظهور عالم است مراد مصنف درین بیت اینست که هر چند بوجود ان ذی الجود حبیب ایزد

وجود تمام عالم از وجود

و وجود تمام عالم وجود یافته لیکن اگر سایه لطف تو بر تو نمی افگندی جهان بوجود حقیقی متصف نگشتی
و از نیستی موهومی بر نیامدی و از لقای معنوی او رهبر نشدی و بحسب معنی ناتمام بماندی پس مندفع
سند تو همی که در نیجا شده بود که اگر سایه لطف او نبودی جهان نه بحسب صورت بودی و نه ارزودی
بمعنی پس نفی شق ثانی فقط مستحسن نیست حاصل معنی بیت تو همی آنکه بعنایت اکرام تو بود هر وجودی
و بحمایت انعام تو نمود هر بودی تو همی باعث استحکام شان ملکوت توئی موجب قوام
بنیان ناسوت توئی منتخب صحایف معظم توئی منتخب وظایف مکرم خورشید لطف تو اگر
بر تو افگن نمی بود ذرات صور کونی بحسب ظهور رنمی نمود قوله رحمة الله علیه

ای سریر سروری آورده از جاه تو جاه
وی جهان آفرینش برده از نام تو نام

سریر بفتح سین مهمله و کسر رای مهمله بمعنی تخت سرور بفتح سین مهمله و سکون رای مهمله و فتح واو بمعنی
سردار جاه بفتح جیم عربی بمعنی دبدبه و حکومت آفرینش بمد همزه و کسر نون بمعنی پیدایش
نام بردن بمعنی نامدار گردیدن و بعزت رسیدن جاه یافتن سریر سروری از جاه آن
سرور علیه السلام از ینجهته ست که فرمود حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم انا سید ولد
آدم و علی سید العرب یعنی منم سید و بزرگ همه اولاد آدم و علی است بزرگ عرب روزی
جناب سید الشهدا سلطان الخافقین حضرت امام حسین علیه السلام بر زانوی مبارک
حضرت سید عالم صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بود آنحضرت علیه السلام ببوسید هر دو
چشم آن نوباوه حدیقه ولایت را و بفرمود توئی سید و سرور و پسر سید و سرور توئی

٣٠١
٥٠١

امام و پیر امام توئی محبت خدا و پیر محبت خدا پس سروری فخر یافت از ان جناب نه که
عزت یافت انحضرت از سروری سروری از غلامان او و دلاوری از فدویان او و نام
بردن خلق از نام نامی ان بدان است که فرمود علیه السلام انا الاسم الاعظم پس هرگاه
فیض رسان است اسم اعظم شد هر که نام یابد از تاثیر عظمت وی یابد که عزت همه از طفیل
اسم اعظم است حاصل معنی توئی سرور مکان و مکین توئی مهتر زمان و زمین توئی فخر
شرفا توئی فخر عرفا توئی سید اولیا توئی سند اصفیا توئی انکه سریر سروری از حشمت تو
رفعت یافت و بر جهان برتری مهر رفعت بعظمت تو تافت عزت زمان بنام نامی تست

ثروت جهان باسم سامی تو قوله رحمة الله علیه

بر سپهر احترامت افتاب از ذره کم

بر زمین اهتمامت ذره خورشید احترام

سپهر بکسر سین مهمله و باء عجمی بمعنی چرخ احترام بکسر همزه و تاء مثناة فوقانیه باوقار شدن
ذره بفتح زاء معجمه قطعه غبار که از شعاع افتاب در انجماد هوا نمودار شود و وجود وی محض از
شعاع و هوای کذائی است اهتمام بکسر همزه و تاء مثناة فوقانیه غمخواری کردن و چه کم بودن
افتاب از ذره مبالغه نیست بلکه امر تحقیقی است زیرا که ذره هر چند ظهور بوساطت
افتاب دارد لیکن امری منفصل و مباین از وی نیست و موجود نیست از موجودات
بخلاف افتاب که پرتو نور انحضرت است علیه السلام و پرتو هیچ هستی ندارد و سوای
بینش نیست و بکمال غمخواری که و ذره پروری او هر غریبی و مسکینی که بمنزله ذره بود بمرتبه

باهر السیده

مهر رسیده و خورشید وقت گردیده تفصیل این از ابیات بندهای سابقه معلوم نماد و نویسنده را
از خاطر بر تهوریش بسمع عنایات وی بربا حاصل معنی بیت تویی که درجه احتشام تو از حد
عدد افزون و مرتبه احترام تو از حیطه حصر بیرون. تویی که با اهتمام تو هر ذره خورشید زمان و هر
قطره محیط بیکران در جنب ثروت تو چرخ برین با این همه تمکین سرنگون و به نسبت
شوکت تو آفتاب عالمتاب با این ترئین از ذره زبون تو له رحمه الله علیه

با شکوه شقه دستار و رکن مسندت
تاج جمشیدی چه و تخت سلیمانی کدام

شکوه بضم شین معجمه بمعنی هیکل با قوت و مهابت و بمعنی شوکت و بزرگی نیز آمده شقه بضم شین
معجمه و تشدید قاف کرانه چیزی رکن بضم رای مهمله جانب قوی تر چیزی مسند بفتح میم اسم ظرف
مکان بمعنی تکیه گاه تاج بفتح تاء مثناه فوقانیه بمعنی کلاه بزرگ جمشید بفتح جیم تازی و کسر شین معجمه
و یای مجهول نام بادشاهی است که پسر صلبی طهمورث بود و عرب او را متوشلخ گویند
و پیش از ظهور آنحضرت علیه السلام بود و در اول جم نام داشت بمعنی سلطان بزرگ
و باعث تضمیم کلمه شید که بزبان پهلوی بمعنی روشن است آنست که شاه موصوف
مدام سیر عالم میکرد و چون باذربایجان رسید روزی بود که خورشید بدرجه اول حمل که
بیت الشرف اوست طلوع نمود جمشید باحضار اکابر و اشراف فرمان داده
همه حاضر شدند و خود در مکانی که بطول دوازده فرسخ ساخته بود داخل شده
حکم نمود که تخت مرصع را بر جای بلند بگذارند و تاج مرصع بر سر نهاده بران تخت بنشسته

و بساط نشاط مبسوط گردانید و تمام روز بعیش گذرانید چون آفتاب مرتفع شد شعاع وی بر تاج
و تخت بهم جمشید نوری از روی جم درخشید از همان وقت ملقب بجمشید گردید چه شید بمعنی ترکیبی
این لفظ پادشاه روشن و آنروز که روز چهارشنبه بود پادشاه موصوف بعکس آفتاب نورانیت
تمام داشت و مصداق معنی جمشید بود همه علما بدین اسم نامیدند و آنروز را نوروز سمی گردانیدند
سلیمان بضم سین مهمله نام پیغمبریست علیه السلام پسر داود علیه السلام که بر تختی که تمام لشکریان
در پایه وی صف میکشیدند سوار میشد و همه طیور و وحوش در رکاب وی حاضر می بودند
و باد نیز بر فرمانبرداری وی بدرجه اتم بود هرگاه سوار شدی تختش بوساطت باد
در یک شبانه روز دو ماهه راه طی نمودی و هر مهمی که خواهش سلیمان بودی بذریعه انگشتری
بگشودی علی نبینا و علیهما الصلوة والسلام بدانکه وجه نارسیدن تاج جمشیدی بمرتبه
علوی صریحست زیرا که جمشید این قوت و قدرت نداشت که خاک را زر کند و اقتدارات
امیر کبیر علیه السلام این ادنی اخرق بود که مشتی خاک در دست گرفت و بمجرد گرفتن در و مروارید
گردید و سبب نارسیدن تخت سلیمانی بدرجه سریر سروری علوی نیز اظهرست زیرا که
هرگاه جبرئیل علیه السلام او را در عرش مسیح دید و حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله
و سلم نیز علی مرتضی علیه السلام را قدم بقدم خود در شب معراج بجائی یافت که جبرئیل را
تاب آنجا نداشت پس سریر سلیمانی را با سریر علوی چه نسبت و حامل تخت سلیمانی
که باد و جن و طیور بودند با حامل سریر امیر کبیر ع که ملایک و حور اند چه رتبه چون کسی گفت
آنکه گفت   چه نسبت خاک را با عالم پاک   حاصل معنی بیت تو چی آنکه مسند خلافت

برای تو مخصوص

برای تو منصوص و ادریکه وصایت بذات تو مخصوص تویی آنکه منصب فتوت از تو قایم و آثار
مروت در تو دایم است تویی امیری که امراء عظام بعنایت تو آرزومند و تویی نصیری که نجبای
کرام بحمایت تو قدر ارجمند تویی شاهی که تاج شاهان پیش سطوت عالیجاهی تو بی مقدار
و نام بلند تویی جهان پناهی که تخت سلیمانی بحضور رکن مسند نور اندای تو خوار و نزار قوله رحمة الله علیه

ایکه در تعظیم و تمکین سلیمان میبرود
اندکی بود آن هم از تعظیم سلمان بود وام

تعظیم بزرگ کردن و بزرگی تمکین پای برجا کردن و عبارت است از مقامیکه برترین مقامات
اقطاب است و ام بمعنی قرض سلمان بفتح سین مهمله و سکون لام نام شخصی است که بحضور
فیض معمور حضرت سید انس و جان علیه و آله السلام الله الملک الرحمان بجان و دل حاضر شده
بشرف اسلام مشرف گردید و مدتها در رکاب سعادت مآب ملازم ماند بعد از آن خود را
از فدائیان حضرت امیر کبیر علیه السلام ساخت و بدل و جان بغلامی وی پرداخت
و میگویند که سلمان رضی الله عنه از اهل شیراز بود و روزبه نام داشت چون
محبت جناب ختمی پناهی صلی الله علیه و آله و سلم در دلش جوش بیش افزود خود را از خانه
مادر و پدر بدر نمود و تا بخانه راهبی انداخت بعد وفات وی براهبی دیگر در خورد بعد
وفات وی براهبی دیگر برزد بعد وفاتش سیاحی گزید ناگاه اسیر اعدا گردید چون
محب حضرت خاتم الانبیا علیه التحیة و الثنا معلوم نمودند ابواب مصائب بروی
گشودند و غلام قرار دادند و نزد زنی فروختند باذن وی مدتی در باغی بماند و در آنجا

بسعادت بخت مشرف بملازمت جمال جهان آرای آفتاب سپهر رسالت صلی الله علیه واله وسلم
گردید طلب نذر آورده بطریق تصدق آنحضرت علیه السلام نگرفت بازنیت نذر نمود آنسرور
علیه السلام قبول فرمود چون تمنای دیدن مهر نبوت نمود دیدن آن هم مشرف شد بعد ازان چون بران
حضرت علیه السلام جان نثاری سلمان خوب متحقق گردید ویرا از مالکه اش بعوض چهار صد درخت
خرمای زرد بحسب طلب آن مالکه که همان وقت از معجزه آن حضرت صلی الله علیه واله وسلم
سبز شده بودند بخرید این است مجملی از حالات سلمان رضی الله عنه بدانکه نظری که فدای
نگین محمدی و نثار مهر نبوی و مهر علوی بوده باشد صریح است که اشرف خواهد بود از کسیکه نزد ایش
مهر باین درجه نباشد سلیمان علیه السلام مهری داشت لیکن نه باین درجه و رتبه بهم رسانیده بود
اما نه بدین رتبه ازین جهت مصنف گفت که تعظیم سلیمانیه اند کی است از تعظیم سلمان وی نشان تو
حاصل معنی بیت تو ئی هادی گمراهان تو ئی حامی بی پناهان تو ئی مولای غلامان ولی
مقتدای صدویان ازلی تخت عظمت آن فتوت مرتبت از همه بلند سلیمان زمان
همواره از نشان سلیمان بلکه هرکه در خدمت مصدر رحبت بغلامی رسید در تعظیم و تمکین
زنشان نقش سلس قدسی گردید مولوی رحمة الله علیه

> تبیر تدبیر ترا پیوسته تقدیر قضا
> نه نهد از روی ادب بیرون ز فرمان تو کام

تدبیر بمعنی پایان کار اندیشیدن پیوسته بفتح بای فارسی بمعنی همیشه تقدیر بمعنی قدرت
و تامل نمودن قضا بمعنی حکم ادب بفتحتین نگاه داشتن حد هر چیزی فرمان بفتح فا بمعنی حکم

کام بفتح کاف عجمی

کام بفتح کاف عجمی بمعنی قدم بدانکه ضمیر ننهد راجع بسوی قضا وشین ضمیر که مقترن بلفظ کام

است وراجع بسوی تیر برای ضرورت شعر محذوف است وبدانکه ذات ولایت ایات

موید بتاییدات واهب العطایات است هیچ قولی ازوی بی رضای صمدی صادر نگردد انتهای

وهیچ فعلی بی قضای سرمدی ازوی واقع نشود تدبیر بی نظیر وی موافق تقدیر رای صواب

وی ناپذیر بخلاف سایر ممکنات که تدابیر انها کاهی منتج صواب ووقتی منتج عذاب لهذا مصنف

کفت نه نهد از وی ادب اه حاصل معنی بیت توئی متاع خزانه حضرة الهی توئی مطاع کارخانه

دولت شاهی توئی قدوه جهان توئی زبده زمان قضا که حاکم تمام کلیات است همیشه

محکوم ان فخر موجودات قدر که ناظم همه جزئیات است پیوسته بادب مطیع ان فخر مخلوقات

هرکاه تیر تدبیر تو بهدفی مستعد شود وبسرعت رود قضا کام وی از فرمان تو بیرون نه نهد

واجازت پیش قدمی ندهد و در بعضی نسخه مصرعه اولی بدین اینکونست که ع پیوسته تیر و تدبیر تو

تقدیر قضا معنی برین تقدیر اوضح انه حاجت بشرح ندارند قوله رحمته الله علیه

نسبت با سایر انسان خرط باشد خطا

جوهر پاکیزه کوهر را چه نسبت با دخام

نسبت بکسر نون برابر کردن چیزی بچیزی سایر بکسر همزه بمعنی تمام وباقی انسان بکسر همزه

بمعنی ادم ودر عرف بمعنی حیوانی که ناطق بود یعنی ممیز بود میان خیر واخیر وضار واضر

هذا ذکر امامنا علی بن موسی الرضا علیه وعلی ابایه وابنایه الف الف تحیة وسلام

وثنا خطا بفتح خاء معجمه وطاء مهمله ضد صواب جوهر بفتح جیم وجود مطلق واصل وهزادو مروارید

گوهر بفتح کاف عجمی بمعنی ذات رخام بضم رای مهمله نوعی است از سنگ و از اقسام است و بهترین

اقسام سفید است بدانکه فایق شدن الجناب از تمام افراد انسانی سخنی است ایقانی و حدیثی است

اتقانی چنانچه کلام همایونش نیز دال است انا سر الاسرار انا شجر الانوار انا سید العرب انا کاشف الکرب

انا سر الله المخزون انا العالم بما کان و بما یکون یعنی منم سر سرها و منم درخت نورها منم سرور عرب

از قدم منم دور کننده الم منم سر الهی که در خزانه سرمدی مخفی است منم دانا باانچه شد و شود بحکم رب الخفی

حاصل معنی بیت تویی سامع خطابات رحمانی تویی جامع مقامات ربانی تویی محیط اوتاد

عالم تویی معین اولاد ادم صفات عالی ایات تو لا انتها ثمرات و الا درجات تو بی احصا

ان کیست که علاقه جنسیت با تو دارد و ان چیست که رابطه مثلیت با تو بندارد و رخام

را با گوهر نسبت دادن خامی است غلام را با سرور کفویت نهادن ناکامی قوله رحمة الله علیه

مثل تو چون مصطفی اصورت نه بندد عقل را

معنی ایمان ما این است روشن والسلام

مثل بکسر میم و سکون ثاء مثلثه بمعنی مانند و صورت بستن اصطلاح تقرر یافتن چیزی یا عقل

بفتح عین مهمله و سکون قاف بمعنی قوت دراکه معنی بکسر نون بمعنی مراد ایمان بکسر همزه یقین

کردن و در عرف صاحبان تحقیق عبارت است از اعتقاد کامل و تصدیق جازم بکل

ما جاء به النبی صلی الله علیه و اله و سلم مع الاذعان و الانقیاد به و بعترته ای اوصیائه

علیهم السلام ظاهرا و باطنا و مخفی نیست که این بیت دفع توهمی است که از بیت سابق

ناشی شده بود بدین وجه که چون گفت هیچ فرد انسانی را با تو نسبت نیست پس در پیش مجموعه

جناب جعفر این دلت

جناب حضرت رسالت مآب صلی الله علیه و آله وسلم هم داخل شد و این چگونه صحیح بود از یخ جهة
و درین بیت استثنا نمود و عقد عقده کنو در قول مصنف که ایمان ما این ست اه
اشارت بران ست که ایمان ما در جناب امیر علیه السلام نه مثل غلاة ست که خدا او برا
بدانم و نه مانند خوارج که امیر علی را اصلا در عرضه نیارم و بیقدر محض انکارم حاصل
معنی بیت توئی آنکه ذات رفعت سمات تو ارجمند و نشان حشمت نشان تو
از همه بلند عدیل تو در صحیفه هستی غیر موجود نظیر تو در وظیفه حق پرستی مفقود و آنکه نور
مثلیت تو از جبین مبین او پیداست و ظهور غیبیت تو در سیمای سینای او
هویداست بجز جناب نبوت انتساب علیه وعلی آله سلام الله الملک الوهاب
کیست وغیر از حضرت رسالت مآب علیه الصلواة الله الرب التواب کو تحقیق
ایمان عقیدت مندان اینست و دعوی القان تمندان اینست رحمة الله علیه

زائران روضه ات را بر در خلد برین
مژده او از طبتم فادخلوها خالدین

زائران بفتح زاء معجمه وکسر همزه بمعنی زیارت کنندگان جمع زایر ست روضه بفتح راء مهمله
وسکون واو بمعنی مرغزار مراد مرقد امجد آنحضرت ست علیه السلام در بمعنی
دروازه خلد بضم خاء معجمه نام یکی از بهشت برین بفتح باء موحده بمعنی عالی طبتم
بکسر طاء مهمله وسکون باء موحده وبضم تاء مثناة فوقانیه وسکون میم صیغه جمع مذکر حاضر
ماضی معروف ست اصلش طیبتم بفتح یاء تحتانیه بر وزن فعلتم بمعنی پاک بودن

فادخلوا مرکب ست از فا که بمعنی پس ست و از ادخلوا که بضم خاء معجمه که صیغه جمع مذکر امر
حاضر معروف ست بمعنی داخل شوید ضمیر یا مکرر دو بسوی روضه خالدین بفتح خاء معجمه و کسر لام
و دال مهمله بمعنی جاوید ماندگان جمع خالد بکسر لام بمعنی جاوید مانند ه بدانکه اصل این عبارت
این ایه کریمه ست ؛ وسیق الذین اتقوا ربهم الی الجنة زمرا حتی اذا جاءوها
وفتحت ابوابها وقال لهم خزنتها سلام علیکم طبتم فادخلوها خالدین و او در و
فتحت زایدست و همین ادخلوا اخر است و انها که حالیه می پندارند از کلمه
بلغ بابلغ را جز اقرار داده مقدر میدارند معنی ایه این ست که رانده شوند انانکه
می ترسیدند از پروردگار خود بسوی بهشت گروه گروه تا اینکه چون میرسند بدر های
بهشت گشاده کردند درها و بگویند ایشانرا خزانه داران بهشت سلام متی
و ایمنی لازم حال شما باد پاک بودید در دنیا از لوث معاصی پس در اید به بهشت
جاوید ماندگان مخفی نیست بر محبان دینی و مومنان یقینی که بهشت مکان
حضرت شاه مردان علیه السلام ست و بهشتیان و حوریان طالب خدمت
وی و خادمان وی پس وی هر جا که بود بطبق شرف المکان بالمکین ان مکان
خلد برین ست و محل زیارت مومنین و متقین و مورد ورود ملائکه و حور العین
چنانچه از حضرت بحق ناطق امام جعفر صادق علیه و علی ابائه و ابنائه السلام الملک الخالق
منقول ست که زیارت نمایند مرقد امیر علیه السلام را ملائکه و پیغمبران و مومنان
و چون ازین بیان بودن مرقد امجدش محل ورود ملائکه ثابت شد پس دریاب

بخاطر

که چنانچه انجا محبان ملائکه خطاب میکنند محبان هر محبی که بر مرقد مطهرش برسد و زیارت
نماید بروی نیز ملائکه همان نداء طبتم نمایند و در فرحت اثر بروی بکشایند ازین جهت
گفت مصنف زائران روضه ات را اه حاصل معنی بیت توئی رونق بخش اسمان و زمین
توئی زینت ده مکان خلد برین توئی شاه غلامان ولی توئی پناه بیکسان ازلی دست انعام
تو بر همه وسیع پایه اکرام تو از همه رفیع هر که بزیارت مرقد امجد تو رسید بگوشش سراپا هوشش
نداء طبتم شنید و انکه بجان و دل در وادی محبت تو شتافت دیری نگذشت که هر چه
خواست بیافت   خاتمه   سپاس بیقیاس نیاز کبریائیکه طوطی ناطقه با وجود
قوت گویائی در اشیان خاموشی جا داد و طومار زبان انسان را با این همه قدرت
عبارت ادائی مهر سکوت برلب نهاده سمند خامه را از طی منازل عبارات کلمه و کلام
اسوده گردانید و از جاده مسطر تا حرم اختتام رسانید و درود تنزه اساس جناب
شاهنشاه نبوت دستگاهی که از هیبت دره شرع او جوش جسم باده مرکب
فرو نشست و شاهد دوات چینی قشقه شنجرف از جبین خود نشست و سلام علی الدوام
تحفه شاه ولایت پناهی که بصولت شجاعت او میدان صفحه از تغلب و تسلط کاتبان
الفاظ محفوظ ماند و پنجه معدلت او طایران فقرات را از دام مسطر باز رهانند
سخن صریح انکه طبع شارح از خار خار فکر ایمن گردید و عندلیب فصاحت اسالیب در
اشیان خموشی انزوا گزید همدرین حین هاتف غیب منظومه تاریخ با تمام رسانید
قطعه تاریخ شکر خدا که ختم شد شرح متون هفت بند از مدد امیر من یعنی علی مرتضی

خواست طبیعتم ز فکر سال تمام و نام آن
هاتف غیب چون شنید گفت معادن الرضا
سنه ۱۱۹۷ هجری مقدسه

